

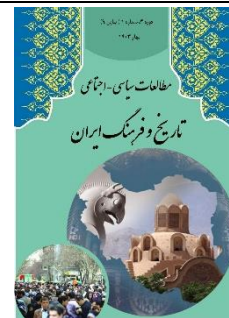
Article history:

Received 20 September 2024

Revised 19 November 2024

Accepted 30 November 2024

Published online 27 December 2024



Ethnic Divide and Its Impact on the Formation of Political Sub-Discourses Among Iranian Kurds During the First Two Decades of the Islamic Republic

Azad. Mohammadiani¹, Sadegh. Zibakalam^{2*}, Majid. Tavasoli Roknabadi³, Ahmad. Saei³

¹ PhD Student, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

² Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

³ Associate Professor, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding author email address: zibzkalam@gmail.com

Article Info

Article type:

Original Research

How to cite this article:

Mohammadiani, A., Zibakalam, S., Tavasoli Roknabadi, M., & Saei, A. (IN PRESS). Ethnic Divide and Its Impact on the Formation of Political Sub-Discourses Among Iranian Kurds During the First Two Decades of the Islamic Republic. *Journal of Social-Political Studies of Iran's Culture and History*.



© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

ABSTRACT

This article analyzes the political sub-discourses of Kurdish political forces during the first two decades following the Islamic Revolution, employing the discourse analysis method of Laclau and Mouffe. It examines the discursive system of two Kurdish sub-discourses in this period, shaped by the deepening of the ethnic divide resulting from the policies of the Islamic Republic, particularly with the onset of the imposed war and the pursuit of a specific type of nationalism by the government. Furthermore, it seeks to analyze the discursive transformations of Kurdish political sub-discourses influenced by the overlapping effects of religious and class divides on the ethnic divide within the framework of Stein Rokkan's social cleavage theory, which views significant historical events as factors contributing to the emergence and intensification of cleavages. This study employs discourse analysis as the research method, with Stein Rokkan's social cleavage theory forming its theoretical foundation.

Keywords: *Ethnic Divide, Religious Divide, Discourse Theory, Kurdish Political Discourse, Ethnic Nationalism*

EXTENDED ABSTRACT

The study, "Ethnic Divide and Its Impact on the Formation of Political Sub-Discourses Among Iranian Kurds During the First Two Decades of the Islamic Republic," analyzes how ethnic divisions shaped political discourses in Iranian Kurdistan. Using Laclau and Mouffe's discourse theory, it examines the dual interplay of ethnic nationalism and the socio-political transformations within the framework of Stein Rokkan's social cleavage theory. This duality provides a lens to assess the depth of identity-based divisions, especially as they intersected with religious and class disparities during the formative years of the Islamic Republic.

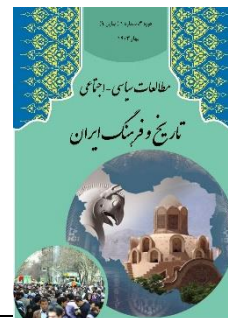
This research adopts Laclau and Mouffe's discourse analysis, which extends beyond linguistic structures to interpret socio-political narratives. The theoretical underpinnings lie in Rokkan's cleavage theory, which posits that critical historical junctures deepen societal divides. The first two decades post-revolution represent a turbulent period for Iranian Kurds, marked by overlapping ethnic, religious, and class cleavages. These cleavages were exacerbated by policies of the Islamic Republic, which sought to reinforce a specific type of nationalism, thereby sidelining ethnic diversity and autonomy aspirations (Rokkan, 1970).

Discourse analysis serves as the primary method for examining Kurdish political sub-discourses. This approach facilitates an understanding of how discursive articulations, such as the centrality of ethnic nationalism, emerged and evolved. The study focuses on how Kurdish identity politics were influenced by external pressures, including the imposed war and state policies favoring Persian-centric nationalism. Through textual and contextual analysis, the research deciphers the role of ethnic and religious cleavages in shaping political ideologies.

The research identifies two distinct Kurdish sub-discourses during the early Islamic Republic: one grounded in ethnic nationalism and another in Marxist and religious ideologies. The Democratic Party of Iranian Kurdistan (PDKI) emphasized autonomy and cultural preservation, standing as the primary nationalist force. Simultaneously, Marxist and Islamic factions, including the Komala Party and the Quran School Movement, sought to address broader socio-economic grievances while navigating their positions within Kurdish identity politics (Ahmadi, 2008; Mustafa Amin, 1998). However, the state's refusal to acknowledge Kurdish autonomy and its imposition of religious homogeneity further entrenched ethnic divisions (Lipset & Stein, 1967).

The interplay between central government policies and Kurdish political movements illustrates a complex discursive landscape. The imposition of Shi'a-centric policies marginalized Sunni-majority Kurdish regions, deepening both ethnic and religious divides. This marginalization fostered a convergence of class-based and ethnic grievances, amplifying resistance. Despite these challenges, the study highlights moments of intra-Kurdish dialogue and cooperation, which were pivotal in shaping collective resistance against centralized hegemony (Kadivar, 2018; Koochi-Kamali, 2003).

This research underscores the enduring influence of ethnic and social cleavages on Kurdish political discourses in Iran. By contextualizing these discourses within broader theoretical frameworks, it contributes to the understanding of how sub-national identities navigate state-imposed narratives. The findings emphasize the need for inclusive policies that address ethnic, religious, and socio-economic disparities to mitigate future conflicts.



شکاف قومی و تأثیر آن بر شکل‌گیری خرده‌گفتمان سیاسی کردهای ایران در دو دهه نخست جمهوری اسلامی

آزاد محمدیانی^۱، صادق زیبا کلام^{۲*}، مجید توسلی رکن‌آبادی^۳، احمد ساعی^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۳. دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: zibzkalam@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله

پژوهشی اصیل

نحوه استناد به این مقاله:

محمدیانی، آزاد، زیبا کلام، صادق، توسلی رکن‌آبادی، مجید و ساعی، احمد. (در دست چاپ). شکاف قومی و تأثیر آن بر شکل‌گیری خرده‌گفتمان سیاسی کردهای ایران در دو دهه نخست جمهوری اسلامی. *مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران*.

این مقاله خرده‌گفتمان سیاسی نیروهای سیاسی کردستان، در دو دهه اول بعد از انقلاب اسلامی را بر اساس روش تحلیل گفتمان لاکلا و موفه تحلیل می‌نماید، به طوری که نظام گفتمانی دو خرده‌گفتمان کردها در این مقطع را که ناشی از تعمیق شکاف قومی به دلیل سیاست‌های جمهوری اسلامی بخصوص با شروع جنگ تحمیلی و پیگیری نوع خاصی از ناسیونالیسم از طرف حکومت است، مورد تحلیل قرار داده و همچنین تلاش می‌نماید، تغییرات گفتمانی خرده‌گفتمان سیاسی کرد را که متأثر از شکاف مذهبی و شکاف طبقاتی متارکم بر شکاف قومی هستند م در سال‌های آغازین حاکمیت جمهوری اسلامی در چهارچوب نظریه شکاف اجتماعی استین روکان؛ که مقاطع مهم تاریخی را عامل سر برآوردن شکاف‌ها و تعمیق آن‌ها می‌داند مورد تحلیل قرار دهد. در این مقاله از تحلیل گفتمان به‌مثابه روش تحقیق استفاده شده و نظریه شکاف اجتماعی استین روکان مبنای نظری آن را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژگان: شکاف قومی، شکاف مذهبی، نظریه گفتمان، گفتمان سیاسی کرد، ناسیونالیسم قومی



© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی صورت گرفته است. (CC BY-NC 4.0)

مقدمه

ایران به دلیل وجود تنوع در مذاهب و قومیت‌ها و همچنین به دلیل صورت‌بندی خاص اجتماعی، با شکاف‌های اجتماعی عدیده‌ای دست به‌گریبان است. اگر بعد از ورود مدرنیته و مدرنیزاسیون به ایران شکاف سنت و مدرنیته چون شکافی شاخص در عرصه سیاست این کشور حضور داشته است همواره شکاف‌های دیگری نیز که موسوم به شکاف ساختاری هستند از جمله؛ شکاف نسلی، شکاف جنسیتی و شکاف طبقاتی و... وجود داشته‌اند. ولی هیچکدام از این شکاف‌ها قبل از ورود تفکر مدرن به ایران در عرصه سیاسی عامل ایجاد تنش نبوده‌اند، زیرا به قول مارکس؛ مردم پیرامون این شکاف‌ها به مرحله خود‌آگاهی نرسیده‌اند. بنابراین جامعه ایران جامعه‌ای نبوده که شکاف‌های اجتماعی، ستیز سیاسی را شکل داده و این ستیز موجب تشکیل دولتی شده باشد. علاوه بر این، جامعه‌ای چند قومی و به قول ریچارد کاتم؛ چند ملیتی بوده و تعدد قومی و مذهبی از شاخصه‌های این سرزمین بوده که این تعدد در قومیت و مذهب موجب به وجود آمدن شکاف قومی و مذهبی در ایران شده است.

اگر در اروپا با پا گذاشتن به دوران مدرن، ستیزهای قومی و مذهبی رو به افول نهاد، در ایران همزمان و بعد از ورود اندیشه تجدد، شکاف‌های قومی و حتی مذهبی عمیق‌تر گشته و در مقاطعی از تاریخ معاصر این کشور موجب ستیزهایی نیز گردیده و عرصه سیاست ایران را متأثر ساخته‌اند. این شکاف‌ها اگر در مقطعی موجب ستیز شد، در مقطعی علارغم وجود آن، شاهد آرامش در فضای اجتماعی ایران بودیم، دلیل آن؛ این بوده است که در مقطعی که از سوی حکومت یا از بخشی دستگاه سیاسی حاکم سیاستی متعادل به نسبت نواحی قومیتی در پیش گرفته شد، تعارضات کم شده، حرکت‌های سیاسی کمتر شکل خشونت‌گرایانه داشته است، گاهی نیز تقلیل‌تأثیر این شکاف‌ها به دلیل سیاست‌های زور مدارانه و استفاده از ابزارهای سرکوب و خشونت‌آمیز بوده، طوریکه تأثیر این شکاف‌ها مدتی فروکش کرده تا در مقطع یا مقطعی که قدرت سرکوب حکومت تقلیل یافته یا اینکه در شرایطی خاص که نیروهای اجتماعی به دلیل تضعیف حکومت آزاد شدند، دوباره سر باز کرده و موجب بروز ستیز و پیکارهای سیاسی شده‌اند.

با ظهور حکومت پهلوی و تصمیم جدی رضا خان برای مدرن‌سازی ایران و شگل‌گیری یک گفتنمان سیاسی مدرنیستی که ناسیونالیسم باستانگرایی قومی از مؤلفه‌های اساسی آن بود، سعی بر همسان‌سازی قومیتی ایران شد، که این مسئله و سلسله برنامه‌هایی که در این راستا صورت گرفت، اگرچه در کوتاه مدت توانست با تمرکز بر آمرانه بودن و زور، ظاهری شبیه به تصورات رضا خان به ایران ببخشد، اما با فروپاشی این حکومت و ضعف حکومت مرکزی، شاهد شکل گرفتن گروهها، مطالبات و تنش‌هایی بودیم که عمدتاً پیرامون شکاف قومی شکل گرفت. طوری که دیگری خود را گفتنمان سیاسی مسلط رضاخان قرار دادند؛ این امر حاکی از تعمیق شکاف قومی بود، بر خلاف آن چه رضاخان امیدوار بود با برنامه دولت-ملت‌سازی آمرانه ناسیونالیستی خود در مسیر محو کردن آن گام بردارد. جمهوری آذربایجان و کردستان محصول این شرایط گفتنمانی حاکم بر ایران بودند. بعد از فروپاشی جمهوری‌های کردستان و آذربایجان و حاکم شدن حکومت مرکزی بر این مناطق سیاست‌های رضا شاه از طریق خلف خود دوباره پیگیری شده و ناسیونالیسم قومی باستانگرا با شدت و حدت بیشتر برنامه دولت شاه جوان گردید، امری که باعث عمق یافتن بیشتر شکاف قومی شد. مگر در دوره‌ای کوتاه از دولت مصدق که این نوع ناسیونالیسم جای خود را به ناسیونالیسم لیبرالی با به مشارکت‌گیری قومیت‌ها در پروسه سیاسی، بخصوص در انتخابات داد.

تغییر گفتنمان سیاسی کرد، با تغییر گفتنمان سیاسی مرکز ارتباط مستقیم پیدا کرده و شکاف قومی نیز که منشأ این گفتنمان‌های حاشیه‌ای بود تعمیق و یا ترمیم پیدا کرد، دوران مصدق یکی از آن مقاطع است که گفتنمان سیاسی کرد، به تأسی از گفتنمان جدید لیبرال-مدنی مرکز انعطاف پیدا کرده و ملایم‌تر شد.

در جریان انقلاب اگرچه کردها در صفوف نخست مخالفت با حکمت پهلوی بودند و پیروزی انقلاب برای آن‌ها به دلیل مبارزه‌ای طولانی که با حکومت پهلوی داشتند، معنادار و شیرین بود، اما بعد از انقلاب شرایط آنچنانکه مورد انتظار نیروهای سیاسی آن بود رقم نخورد، عدم پذیرش خواست کردها مبنی بر خودمختاری کردستان، از سوی حکومت مذهبی جدید نه تنها شکاف قومی که از دوران پهلوی به یادگار مانده بود ترمیم نشد، بلکه از یک طرف شکاف مذهبی نیز ظهور پیدا کرده و عمق پیدا کرد و از طرف دیگر شکاف طبقاتی بین مرکز و حاشیه نیز به عمیق شدن شکاف قومی یاری رسانده علاوه بر گفتمان ناسیونالیستی کردی که حزب دمکرات نمایندگی آن را به عهده داشت دو خرده گفتمان مارکسیستی و مذهبی نیز سربرآورده و به نیروهای مخالف جمهوری اسلامی پیوستند.

این مقاله به پشتوانه نظریه شکاف‌های اجتماعی "استین روکان" به نقش شکاف قومی و تأثیر این شکاف بر گفتمان سیاسی کردستان و نقش انواع ناسیونالیسم در عمق بخشیدن به این شکاف‌ها و به تبع این گفتمان سیاسی و جابجایی در دال‌های گفتمانی در مقاطع مختلف با تأثیری که از نوع ناسیونالیسمی که سیاست‌های مرکز بر اساس آن شکل می‌گیرد، می‌پردازد. در واقع کوشش این مقاله این است تا بیان کند که اگرچه دو حزب کومله به عنوان یک حزب مارکسیستی و مکتب قرآن به مثابه جریانی مذهبی، می‌بایست پیرامون شکاف طبقاتی و شکاف مذهبی مولفه‌های گفتمانی خود را مفصل بندی می‌کردند، اما روند شکل‌گیری و تحول این دو جریان سیاسی موثر کردستان همچنان از شکاف قومی تأثیر پذیرفته و علاوه بر تغییرات گفتمانی در مقاطع مختلف ولی باز قومیت و مسائل مربوط به آن در گفتن سیاسی آن‌ها موثر و معنا دار است.

مبانی نظری و پیشینه تحقیق

در دوران پهلوی تغییرات عمیقی در صحنه اجتماعی و سیاسی ایران رخ داد، همزمان با رخدادهای شهریور ۱۳۲۰ و شکل‌گیری دولت ملی مصدق و آزاد شدن عرصه عمومی برای بروز تفاوت‌های هویتی و سیاسی، اتفاقاتی را شاهد بودیم که در تاریخ ایران کم نظیر بودند. در این دوران شاهد بروز مطالبات قومی به دو شیوه متفاوت بودیم که ناشی از تعمیق شکاف‌های قومی در مقطعی و ترمیم در مقطعی دیگر بود. از آنجاییکه آغاز و ادامه حکومت پهلوی اول با برنامه‌های دولت-ملت سازی ادامه پیدا کرده و رضا شاه برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حکومتش را پیرامون رسیدن به دولت ملی در چهارچوب مدرنیزاسیون یا مدرن کردن ایران متمرکز کرده بود، می‌توان از میان نظریه‌های متفاوت شکاف‌های اجتماعی، نظریه "استین روکان" را که با نگاهی تاریخی به مسئله شکاف‌های اجتماعی با تمرکز بر پروژه دولت-ملت سازی در اروپا می‌نگرد، می‌تواند مبنای خوبی برای تحلیل ما در این مقاله باشد.

"استین روکان" با تمرکز بر پروژه "دولت-ملت سازی" در اروپا، مشابه آنچه در ایران در دوره پهلوی اول شاهد آن هستیم، چهار دسته شکاف سیاسی اصلی را در جوامع امروزی اروپا شناسایی می‌کند. در واقع "استین روکان" اتفاقات مهم تاریخی را خاستگاه شکاف‌های اجتماعی می‌داند. نخستین اتفاق عبارتست از؛ انقلاب ملی در درون رفرم در قرن پانزدهم و شانزدهم و اتفاق دوم؛ عبارت است از انقلاب صنعتی که در قرن هیجدهم از انگلستان آغاز شده است (Ayubi, 1991). این دو واقعه هر کدام دو شکاف اساسی در غرب ایجاد کردند.

دو شکاف حاصل از انقلاب ملی، شکاف‌های فرهنگی و به تعبیر بهتر هویتی محسوب میشوند در صورتی که دو شکاف حاصل از انقلاب صنعتی، شکاف‌هایی اساساً دارای ماهیت اقتصادی و اجتماعی هستند. با انقلاب صنعتی دو شکاف پیشین در این جوامع کم رنگ‌تر شده اند و جای خود را به شکاف‌هایی داده اند که بیشتر جنبه اقتصادی دارند. دقیقاً در گیرودار این گذر است که نوع خواسته‌های اجتماعی نیز دگرگون می‌شوند و چالش‌های موجود اجتماعی زمینه‌های بیشتری را برای پذیرش گفتگو بین گروه‌های درگیر ایجاد میکنند. برای توضیح بیشتر این امر به شرح شکاف‌های چهارگانه اساسی مطرح شده توسط روکان می‌پردازیم:

رکان به همراهی لیپست چگونگی تکوین نظام‌های سیاسی معاصر اروپا را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، آن‌ها بر این باورند که فرآیند توسعه نظام‌های سیاسی در اروپا از سه مرحله متوالی گذشته است: ۱- شکل‌گیری دولت-ملت (تمرکز سیاسی) ۲- توسعه‌ای شدن سیاست (گسترش مشارکت سیاسی) ۳- شکل‌گیری نظام‌های حزبی (نهادینه شدن مشارکت سیاسی). بنا به گفته آنان هر سه این مراحل با کشمکش‌های سیاسی متعدد، گسترده و شدید همراه بوده‌اند، اما در این میان مرحله اول (فرآیند دولت-ملت سازی) با کشمکش‌ها و خشونت‌هایی به مراتب شدیدتر و خشونت‌آمیزی همراه بوده است (Lipset & Stein, 1967).

به گفته لیپست و رکان مرحله دولت-ملت سازی در کشورهای اروپایی، کشمکش‌های قومی-منطقه‌ای متعددی را به دنبال داشته است. این نوع کشمکش‌ها نیز همچون کشمکش‌های مذهبی غالباً به خشونت می‌گرایید. این نوع خشونت‌ها در آن دسته از کشورهای اروپایی که از چندگانگی‌های قومی، زبانی بیشتری برخوردار بوده‌اند، بیشتر بوده است، بویژه اینکه در موارد زیادی کشمکش‌های قومی-زبانی و منطقه‌ای با کشمکش‌های مذهبی نیز همراه می‌شد و شدیدتر و خشن‌تر می‌شده‌اند (Lipset & Stein, 1967).

رکان بر اساس تجربه دولت-ملت سازی در جوامع اروپایی دو دسته از کشمکش‌های مرتبط با فرآیند مرکزسازی را- که او انقلاب ملی می‌نامد- مورد بحث قرار داده است: نخست کشمکش میان فرهنگ ملت سازی مرکز و مقاومت فرآیند نژادی، زبانی یا مذهبی گروه‌های زیر سلطه پیرامون و دوم؛ کشمکش میان دستگاه دولت-ملت متمرکز، که در عین حال از تحرک زیادی در جهت دستیابی به استانداردهای جدید برخوردار است با دستگاه مذهبی مستقر و صاحب امتیاز (کلیسا). البته رکان سطح دیگری از کشمکش‌های سیاسی در جریان دولت-ملت سازی را نیز مورد بحث قرار می‌دهد و آن کشمکش‌هایی است که میان خود نخبان مرکز و میان نهادها و سازمان‌های دولت مرکزی بر سر مفاهیمی نظیر میهن و یا سیاست‌های داخلی و خارجی در می‌گیرد. در هر صورت رکان معتقد است که این کشمکش‌ها در جوامع مختلف اروپایی اشکال متفاوتی به خود گرفت و همین تفاوت‌ها منشأ بسیاری از تفاوت‌ها در نظام‌های سیاسی اروپایی و بویژه در نظام‌های حزبی این جوامع بوده است (Rokkan, 1970). رکان چهار دسته شکاف اصلی را در جوامع معاصر اروپای غربی معرفی می‌کند: شکاف‌های ناشی از انقلاب ملی که شامل دو دسته شکاف می‌شوند؛ ۱- شکاف مرکز-پیرامون که شکاف‌های قومی و نژادی ذیل آن قابل تعریف است، که در واقع شکاف میان دولت مرکزی با مناطق خرده فرهنگ‌ها و جماعات پیرامونی است. ۲- شکاف دولت-کلیسا، یعنی شکاف دستگاه سیاسی و دستگاه مذهب. و شکاف ناشی از انقلاب صنعتی که موجب دو دسته شکاف دیگر می‌شوند، ۳- شکاف شهر-روستا، شکاف میان اقتصاد و گروه‌های اجتماعی شهری با اقتصاد و گروه‌های اجتماعی روستایی. ۴- شکاف سرمایه-کار، یعنی شکاف میان سرمایه دار و کارگر. به گفته رکان دو شکاف اول در مرحله انقلاب‌های ملی (دولت-ملت سازی) و دو شکاف دوم در مرحله انقلاب صنعتی و گسترش سرمایه داری جدید فعال شده‌اند. رکان به بازتاب این شکاف‌ها در کشمکش‌های مختلف در تاریخ معاصر اروپا و بالاخره چگونگی نهادینه شدن این شکاف‌ها در نظام‌های حزبی در جوامع مختلف اروپایی می‌پردازد (Rokkan, 1970).

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت قرن ۱۹ و ۲۰ در حقیقت قرن کم رنگ شدن شکاف‌های هویتی بخصوص شکاف قومی در اروپای غربی است. دولت‌ها با اتخاذ سیاست‌های گوناگون سعی در جذب قومیت‌های مختلف کردند و با مشارکت دادن آن‌ها در امر حکومت به طرق مختلف این شکاف‌ها را تا حد ممکن در جامعه کم رنگ نمودند. با غلبه یافتن اقتصاد بر جنبه‌های مختلف زندگی در این جوامع، شکاف‌های هویتی قدرت بسیج خود را از دست داده و شکاف‌های اساسی قرن ۱۹ و ۲۰ بر محور مسائل اقتصادی و اجتماعی شکل گرفتند. به عبارت دیگر از اثرات مهم نوگرایی در غرب، کم شدن شکاف‌های قومی در این جوامع است. چیزی که در ایران عکس آن را شاهد هستیم به این ترتیب که با ورود ایران به عصر مدرن، یعنی همزمان با اجرای برنامه‌های رضا شاه برای مدرن سازی ایران که با ساخت دولت مدرن یا دولت ملی همراه بود، شاهد تشدید شکاف‌های هویتی از جمله شکاف قومی هستیم. بنابراین این نظریه که تمرکز بر پروژه دولت-ملت سازی در اروپا است و

در پی اثبات این موضوع که انقلاب‌های ملی موجب تعمیق شکاف‌های هویتی شده‌اند، در مورد ایران نیز صدق می‌کند با این تفاوت که در ایران؛ نوگرایی و تلاش برای ساخت دولت-ملت همزمان با هم در یک مقطع شکل گرفته است، امری که در اروپا سیر منطقی تاریخی خود را پیموده است به گونه‌ای که ابتدا دولت‌های ملی شکل گرفته سپس مدرنیته و مدرنیسم با نهادینه ساختن نهادهای مشارکتی به عنوان مظاهر توسعه سیاسی ظهور منطقی یافتند.

در رابطه با موضوع این پژوهش یعنی تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر شکل‌گیری گفتمان سیاسی کردها در ایران و نقش شکاف قومی بر شکل‌گیری چنین گفتمانی مقاله یا کتابی که صرفاً به آن پرداخته باشد وجود ندارد، ولی کتاب و مقالات چندی در ارتباط با انواع شکاف‌های اجتماعی، تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر احزاب سیاسی و قطب بندی اجتماعی نگاشته شده است. کلاسیک‌ترین اثر در این حوزه را می‌توان کتاب انسان سیاسی "سیمور مارتین لیپست" دانست که مشتمل بر مجموعه‌ای مقالات است، لیپست در این کتاب کوشیده تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر رفتار سیاسی افراد را مورد بررسی قرار داده و ریشه‌های اجتماعی فاشیسم، کمونیسم، دموکراسی و احزاب سیاسی را شناسایی کند. کتاب دیگری که "لیپست" به همراهی "استین روکان" تحت عنوان سامانه حزبی و صف بندی رأی دهندگان، به نگارش در آورده است از دیگر آثار در حوزه جامعه شناسی سیاسی می‌باشد که به تأثیر شکاف‌های اجتماعی بر رفتار سیاسی شهروندان می‌پردازد. "نیکی آر کدی" به همراهی "پیپا نوریس" کتابی تحت عنوان جامعه شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی به نگارش در آورده‌اند که در این کتاب به مطالعه موردی تأثیر شکاف‌های اجتماعی در ساخت‌های سیاسی متفاوت بر رفتار سیاسی شهروندان و چگونگی شکل‌گیری احزاب سیاسی و تداوم و حضور آن‌ها در عرصه اجتماعی پرداخته شده است. در ایران نیز کتابی پیرامون شکاف‌های اجتماعی از محمدرضاتاجیک تحت عنوان شکاف یا گسست نسلی در ایران امروز: تحلیل‌ها، تخمین‌ها و تدبیرها به نگارش در آمده است، که در این کتاب ابتدا به وجود شکاف‌های متعدد در جامعه ایران پرداخته شده سپس به شکاف نسلی به عنوان یک شکاف مهم در جامعه ایران پرداخته شده، محقق معتقدند که این شکاف با شکاف‌های دیگری چون قومی، جنسیتی و... تقویت شده زمینه ساز کشمکش و انومی در جامعه ایرانی خواهند شد. مقاله‌ای تحت عنوان بررسی تحلیلی شکاف‌های اجتماعی از "حسین بشیریه" و "حسین قاضیان" به نگارش در آمده است که صرفاً به موضوع شکاف‌های اجتماعی از منظر جامعه شناسانه به تحلیل‌ها و نظریه پردازی‌هایی که در این حوزه وجود دارد پرداخته است. مقاله‌ای نیز از "حمید رضا جلابی پور" تحت عنوان: لایه‌های جنبشی جامعه ایران، دو جنبش کلان و ده جنبش خرد اجتماعی درباره شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی پیرامون شکاف‌های اجتماعی به نگارش در آمده است که در این مقاله نویسنده به دو جنبش فراگیر دموکراسی خواهی و مذهبی اشاره می‌کند و ده جنبش خرد دیگر از جمله جنبش قومی را بر می‌شمارد و معتقد هستند که هر کدام از این جنبش‌ها که پیرامون شکاف‌هایی به همان نام شکل گرفته‌اند موجب تقویت جنبش کلان دموکراسی خواهی می‌شوند، اما کتابی تحت عنوان "فراز و فرود جنبش کردی ۶۷-۱۳۵۷" به قلم "حمید رضا جلابی پور" پیرامون نقش ناسیونالیسم در شکل‌گیری جنبش قومی در کردستان می‌پردازد، و با اشاره به ناسیونالیسم قومی به عنوان عامل اصلی این جنبش‌ها راه برون رفت را پیگیری ناسیونالیسم مدنی که روی دیگر دموکراسی است از طریق حاکمیت می‌داند. البته کتاب‌های بسیاری در مورد کردها و جنبش سیاسی آن‌ها در یکصد سال گذشته نگاشته شده است؛ "نادر انتصار"، "کریس کوچرا"، "دیوید مک داول"، "عبدالرحمن قاسلو"، "ویلیام ایگلتون جونیر"، این نویسندگان بیشتر دیدگاهی تاریخی به موضوع کردها داشته و درصدد روایتی تاریخی هستند، اما کتبی که همزمان با موضوع قومیت‌ها، موضوع کردها را به عنوان یک واحد قومیتی مورد بررسی قرار داده باشد، می‌توان اشاره با آثار "حمید احمدی" و از همه مهمتر کتاب "قومیت و قوم گرایی در ایران" کرد. این کتب و مقالاتی که اشاره شد اهم آثاری بود که پیرامون این موضوع به نگارش در آمده است، در حالیکه مقالات دیگری در این حوزه به انتشار در آمده‌اند که اول اینکه کمتر به موضوع ما ربط پیدا می‌کنند و دوم اینکه از نویسندگان کمتر شناخته شده بوده و منابع آن‌ها درجه دوم و سوم می‌باشد که چندان قابل استناد نمی‌باشند. ولی آنچه موضوع این پژوهش

را از مجموع مقالات و کتب دیگر جدا می‌سازد این است که در این مقاله ما به طور اختصاصی و موردی به مطالعه شکاف قومی و تأثیر آن از طریق ناسیونالیسم قومی بر گفتمان سیاسی کردها در دوران پهلوی می‌پردازیم، بنابراین اولاً این پژوهش موردی عمل می‌کند دوم اینکه در مقطع تاریخی پهلوی به چگونگی تأثیر این متغیر یعنی شکاف قومی بر متغیر وابسته گفتمان سیاسی کردها می‌پردازد.

روش تحقیق

نظریه لاکلا و موفه در زمینه گفتمان را می‌توان از کاربردی‌ترین نظریات این حوزه دانست. اهمیت این نظریه در آن است که آن‌ها مدل زبان‌شناسی سوسور و ساختارگرایی فوکو را به عرصه سیاست کشاندند، و با عرضه مفاهیمی چون ایدئولوژی، هویت، غیریت، هژمونی و... در پی توضیح و تبیین چگونگی تطور گفتمان برآمدند. این دو، مفهوم گفتمان فوکو را با دیدگاه‌های سوسور، دریدا، لاکان، گرامشی و آلتوسر درآمیختند و نظریه‌ای ارائه کردند که بر اساس آن، همه پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر فرایندهای گفتمانی شکل می‌گیرند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۲۶) در واقع آنچه نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است. از نظر آن‌ها صرفاً گفتمان‌ها به معنای داده‌ها و گزاره‌های زبانی نیست. به عنوان مثال، در گفتمان لیبرال دموکراسی، صندوق‌های رأی، رقابت‌های حزبی، رسانه‌های جمعی، کرسی‌های تدریس دانشگاهی و... همه پدیده‌هایی گفتمانی هستند.

کثرت مؤلفه‌ها و مفاهیم، در نظریه این دو نظریه پرداز، اگرچه فهم آن را تا حدی دشوار می‌سازد، اما در عین حال ابزاری در اختیار محقق قرار می‌دهد که به خوبی بتواند روابط درون گفتمانی و برون گفتمانی گفتمان‌های حاکم بر جوامع را بشناسد و عناصر و اجزای مختلف پدیده‌های اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. در واقع مفاهیم و مؤلفه‌های نظریه تحلیل گفتمان راه را برای به کار بستن نظریه تحلیل گفتمان برای استفاده به عنوان یک روش تحقیق باز می‌کند، به طوری که در سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایی است که در تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی از آن استفاده شده است. به کار بستن این نظریه در تحلیل‌های سیاسی-اجتماعی به خوبی می‌تواند توانایی این نظریه را به عنوان روش تحقیقی کارآمد در این حوزه نشان دهد.

آن چه به تحلیل گفتمان به عنوان روش تحقیق ارتباط پیدا می‌کند ارتباط مستقیم و تنگاتنگ دارد با مؤلفه‌های گفتمان، هستی‌شناسی و ویژگی‌های گفتمان به عنوان یک نظریه در علوم سیاسی، بنابراین در پژوهشی که از این نظریه به عنوان روش تحقیق کمک گرفته می‌شود پژوهشگر برای تحلیل و ساماندهی تحقیق خود ناگزیر به استفاده از تمام زوایای این نظریه خواهد بود. حال در این پژوهش اگرچه از تحلیل گفتمان لاکلا و موفه به عنوان روش تحقیق استفاده می‌شود ولی ناگزیر از طرح برخی از زوایای این نظریه جهت رسیدن به چهارچوبی عملی جهت بنیان روشی این پژوهش هستیم.

حال برای تبیین این چهارچوب و کشف روابط و چگونگی شکل‌گیری گفتمان سیاسی پهلوی و به تبع آن، شکل‌گیری گفتمان سیاسی کورد پیرامون شکاف قومی بایستی فهم درستی از دال‌های مرکزی و شناور، مفصل بندی، ضدیت و خصومت، زنجیره هم‌ارزی و تفاوت، قابلیت دسترسی و اعتبار گفتمان‌ها در شکل‌گیری و هژمون شدن آن‌ها داشته باشیم.

گفتمان

کلیت ساختار دهی شده‌ای که از عمل مفصل بندی حاصل می‌شود گفتمان نام دارد. گفتمان‌ها از مجموعه‌ای از اصطلاحات تشکیل می‌شوند که به شیوه‌ای معنادار به هم مرتبط شده‌اند، در واقع گفتمان‌ها صورت‌بندی مجموعه‌ای از کدها، اشیا، افراد و... هستند که پیرامون یک دال کلیدی جا یابی شده و هویت خویش را در برابر مجموعه‌ای از غیریت‌ها به دست می‌آورند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می‌دهند. بنابراین معنا و فهم انسان از واقعیت همواره گفتمانی و لذا نسبی است. همچنین گفتمان از این منظر تمام قلمرو زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد (Laclau & Mouffe, 2002).

مفصل بندی

هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل اصلاح و تعدیل شود. براساس نظریه گفتمان لاکلا مفصل بندی عبارت است از تلفیقی از عناصری که با قرار گرفتن در مجموعه جدید، هویتی تازه می‌یابند. مفصل‌بندی، کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، اعمال و... چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آن‌ها دگرگون شده، هویتی جدید بیابند. از این رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید شکل می‌گیرد (Tajik, 2004).

دال مرکزی

به شخص، نماد، یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل بندی می‌شوند، «دال مرکزی» می‌گویند. دال مرکزی، به مثابه ستونی است که اگر برداشته شود، کل ساختار فرو می‌ریزد. دال مرکزی آن چیزی است که در گفتمان رقیب طرد شده و جای آن خالی است. به عنوان مثال توسعه سیاسی در گفتمان اصلاح طلبی سید محمد خاتمی دال مرکزی است، آزادی در اندیشه سیاسی لیبرالیسم غربی نیز دال مرکزی است که دیگر مفاهیمی همچون حقوق بشر، مردم‌سالاری، جامعه مدنی و... به عنوان دال‌های لیبرالیسم، حول محور آزادی گردهم می‌آیند. بدین ترتیب، عمل مفصل بندی صورت می‌پذیرد و مفاهیم یاد شده در چارچوب گفتمان لیبرالیسم هویتی خاص می‌یابند.

دال شناور

در این نظریه، نشانه‌ها و مفاهیم، «دال‌های شناوری» هستند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند به آن‌ها معنا دهند. «دال شناور» دالی است که مدلول آن شناور (غیرثابت) است، به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، با هم رقابت می‌کنند. هر گفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌راند. به عنوان مثال، مفهوم «نظارت» یک دال شناور در گفتمان سیاسی ایران است که حداقل دو مدلول دارد. برخی از خرده‌گفتمان‌های نظام می‌کوشند مدلول آن را نظارت استصوابی تعریف نمایند و برخی دیگر نظارت استطلاعی.

ضدیت، غیریت

فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفاهیم «ضدیت» و «غیریت» ناممکن است. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت یابی یک گفتمان، صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. روز را تنها در تعارض با شب می‌توان درک کرد. پس هویت روز، وابسته به شب است و برعکس. هویت تمامی گفتمان‌ها منوط و مشروط به وجود غیر است. از این رو گفتمان‌ها همواره در برابر خود غیریت سازی می‌کنند. گاه در برابر یک گفتمان، غیرهای متعددی وجود دارد که آن گفتمان از آن‌ها در شرایط گوناگون و برای کسب هویت‌های مختلف استفاده می‌نماید. بنابراین، تمایز قابل شدن میان غیر داخلی و غیر خارجی امکان‌پذیر خواهد بود. به عنوان نمونه در نظام سیاسی ایران، آمریکا و اسراییل غیر خارجی گفتمان اصول‌گرا و گفتمان اصلاح‌طلب غیر داخلی آن به شمار می‌روند (Soltani, 2004).

رقابت

گفتمان‌ها همواره غیر را به حاشیه می‌رانند و خود را برجسته می‌نمایند. اما حاشیه رانی غیر هر اندازه نیز شدید باشد، نمی‌تواند رقیب را به طور کامل از صحنه چالش و رقابت حذف نماید. بنابراین، همیشه امکان بازسازی و «بازگشت سرکوب شدگان» وجود دارد. توجه به این نکته نیز لازم است که غیریت‌سازی طیفی از مفاهیم راه، از رقابت تا دشمنی و سرکوب خشونت بار دربر می‌گیرد. بنابراین رابطه خود و دیگری همیشه خصمانه نیست لاکلا و موف در این زمینه مفهوم «رقابت» را به جای خصومت پیشنهاد می‌کنند. چنین رویکردی، سبب می‌شود دشمن به رقیب و خصومت به رقابت تنزل یابد (Mofti Zadeh, 1980; Shoukat, 2001). با توجه به اینکه حذف کامل غیر ممکن نیست، در یک

حالت کلی می‌توان گفت که هرچه ظرفیت گفتمان‌ها برای تبدیل خصومت به رقابت بیشتر باشد، موقعیت آن‌ها بیشتر تثبیت خواهد شد. ضمن اینکه غیر می‌تواند به عنوان یک رقیب در صحنه حضور داشته باشد و علاوه بر رونق فضای رقابت، به عنوان یک «بیرون‌سازنده» در ایجاد و شکل‌گیری هویت ایفای نقش کند.

قابلیت دسترسی، قابلیت اعتبار

برای تبدیل یک اسطوره به تصور اجتماعی علاوه بر نیاز به خلق فضای استعاری، وجود دو شرط دیگر نیز لازم است. نخست باید به مفهوم «قابلیت دسترسی» اشاره کرد که خود دو جنبه دارد: اول اینکه ادبیات و مفاهیم آن گفتمان ساده و همه‌فهم باشد. دوم اینکه آن گفتمان در زمینه و موقعیتی در دسترس افکار عمومی قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به عنوان رقیب و جایگزین به شکلی هژمونیک در عرصه رقابت حضور نداشته باشد (Laclau, 1999; Laclau & Mouffe, 2002).

دومین مفهوم، «قابلیت اعتبار» یعنی سازگاری اصول پیشنهادی گفتمان با اصول بنیادین جامعه است. همواره در تمامی جوامع، اصول عامی وجود دارد که مورد پذیرش اکثریت است، اصول پیشنهادی گفتمان نباید با اصول اساسی آن گروه اجتماعی ناسازگار باشد (Haqiqat, 2012).

بنابراین برای درک درست دال‌های مرکزی و شناور، چگونگی غیریت‌سازی و مفصل‌بندی مفاهیم در گفتمان‌ها و هژمون شدن آن‌ها و در نهایت شناسایی و تحلیل گفتمان‌ها پنج گام لازم است (Haqiqat, 2012).

۱. شناسایی فضای تخصص
۲. تعیین زمان و مکان
۳. منازعات معنایی و تحولات اجتماعی
۴. معنا و متن در تحلیل گفتمان
۵. کشف ارتباط متن و معنا با کردارهای اجتماعی

- گفتمان سیاسی گُرد بعد از انقلاب اسلامی

«بعد از سال‌ها سرکوب کردها توسط رژیم شاه، امری کاملاً بدیهی بود که آن‌ها از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ مشتاقانه با شور و شوق خاصی حمایت کنند. در واقع، طیف وسیعی از مردم گُرد از آغاز در مراحل اولیه شکل‌گیری روند انقلاب شرکت جستند، آن چه که کردها از آن به عنوان خیانت شاه نام می‌بردند...تبدیل به محرکی برای کردها در پیوستن روز افزون به نیروهای انقلابی علیه رژیم پادشاهی و سلطنتی در ایران شد» (Entesar, 2006)، لذا «تنها با سقوطی در قدرت حکومت مرکزی کافی بود تا کردها بتوانند هویت قومی خود را بر پایه و اساسی برای تشکیل حکومتی محلی بدل سازند، و این فرصت با انقلاب ۱۹۷۹ بدست آمد.» (MacDowell, 2001).

زمانی که شرایط انقلابی بر ایران حاکم گشت و حکومت پهلوی به طور لحظه‌ای و روزانه در حال از دست دادن پایگاه‌های مشروعیت سیاسی خود بود، در کردستان نیز مانند سراسر ایران فضای انقلابی حاکم گردیده و محافل روشنفکری فعال شدند، مردم پیرامون شخصیت‌های سیاسی جهت اقدام انقلابی گرد آمدند، حزب دمکرات کردستان که بیش از سه دهه سابقه‌ی مبارزاتی و یک تجربه‌ی یک‌ساله‌ی حکومت‌داری داشت اکنون با رهبری جدید که تا پاییز ۵۷ در خارج از ایران حضور داشتند، به میان مردم برگشته و وظیفه‌ی تنویر افکار مردم و بسیج آن‌ها را جهت فعالیت‌های اعتراضی بر عهده گرفتند. با گذشت روزها و نزدیک شدن به دقایق سرنوشت‌ساز انقلاب عرصه‌ی سیاسی کردستان هم در حال تغییر بود، اگر تا چند ماه قبل از انقلاب و طی سه دهه حزب دمکرات تنها نیروی سیاسی موجود در کردستان به شمار می‌رفت و جنبش سیاسی گُرد حول گفتمان این حزب در حال پوییش بود و نمایندگی جنبش ناسیونالیستی مردم گُرد را می‌کرد (Ahmadi, 2008). اکنون

تحت تأثیر شرایط جهانی و فضای سیاسی ایران دست کم دو جریان سیاسی دیگر می‌آمدند که داعیه دار سیاست و مبارزه در کردستان باشند. این دو جریان یکی مارکسیست-لنینیستی و دیگری اسلامی بود؛ همچنان که گفته شد هر دو تحت تأثیر فضای گفتمانی جهانی و ایران پا به عرصهٔ فعالیت گذاشته بودند. «کومله» که جریانی مارکسیست-لنینیستی بود تحت تأثیر فضای گفتمانی جهانی که پارادایم حاکم بر آن بود، تشکیل شد، پر واضح است که نیمهٔ دوم قرن بیستم عصر مبارزات، شورش‌ها و انقلابات مارکسیستی در جهان سوم تحت تأثیر دو قطب شوروی و چین قرار داشت، طبیعتاً گفتمان‌های بخش چپ دارای این میزان پتانسیل بود که کردستان ایران را که دست به گریبان چند مشکل اساسی بود و این گفتمان می‌توانست برای بخشی از آن دارای پاسخ باشد، را تحت تأثیر قرار دهد. هنوز رسوبات نظام ارباب و رعیتی در کردستان به حیات خود ادامه می‌داد، به دلیل رشد شهرنشینی یک جامعهٔ طبقاتی در کردستان به تأسی از ایران شکل گرفته و ستم ملی یا قومی نیز مزید بر دردهای دیگر گشته بود، در واقع چپ انقلابی که خود را رهایی بخش توده‌های مستضعف و ملل رنج‌دیده‌ی عالم می‌خواند می‌توانست داعیه‌ی نجات کردستان از دست حکومت بورژوازی محمد رضا شاه که وابسته به غرب امپریالیست بود داشته باشد، علاوه بر اینکه کردستان به دلیل وجود قشری از تحصیل‌کردگان که در کلان‌شهرهای ایران درس خوانده بودند و تحت تأثیر فضای روشنفکری آن مقطع که به شدت تحت سیطره‌ی گفتمان چپ بود، حدود یک دهه بود مفاهیم مارکسیستی را تبلیغ می‌کردند، قرا گرفته بود. در واقع هم فضای جهانی که در آن مقطع چپ انقلابی پارادایم حاکم بر آن بود و هم فضای گفتمانی داخل ایران نیز که از سال‌های پیش تحت تأثیر حزب توده و مارکسیست‌های دیگر و از همه مهم‌تر نویسندگان و شعرا که کانون نویسندگان ایران تجلی آن به شما می‌رفت و این کانون و آثار آن‌ها در کردستان نفوذ زیادی داشت توانسته بود کردستان را به یکی از کانون‌های رشد چپ تبدیل کند. به طوری که تنها دو روز بعد از پیروزی انقلابی «کومله» با وجود حضور مسلط حزب دمکرات که سابقه‌ای سی ساله داشت اعلام موجودیت کند و شمار زیادی را پیرامون خود جمع کند، این جریان بعد از مدت کمی توانست برای سال‌های طولانی حزب دوم کردستان به لحاظ مقبولیت و طرفدار باقی بماند. جریان دیگر «مکتب قرآن» به سرکردگی احمد مفتی زاده فقیه اهل سنت کرد است، این جریان نیز تحت تأثیر فضای گفتمانی ایران که اسلامی شده بود در چهارچوب فقه سیاسی اهل سنت مؤلفه‌های گفتمانی خود را شکل داد و توانست در کردستان بخصوص در سنج‌طرفداران زیادی جمع کند. طبیعتاً ایران در آن مقطع بیشتر از هر نحله‌ی فکری و اندیشگی دیگر زیر تأثیر چپ و اسلام سیاسی شده، قرار داشت، که اما خمینی و علی شریعتی تئوری پردازان آن بودند، چپ توانسته بود مولود کومله باشد و اسلام سیاسی نیز «مکتب قرآن» را آستن گردد. در واقع این جریان تحت تأثیر آن فضا تشکیل حکومت اسلامی را در کانون نظریهٔ سیاسی خود قرار داده بود، لذا به لحاظ گفتمانی نزدیک‌ترین جریان سیاسی گردی به مرکز و حکومت جدیدی بود که می‌رفت بنیان گذاشته شود.

بدین ترتیب پیروزی انقلاب و رخدادهای بعد از آن در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی کردستان را یک گفتمان مسلط و دو خرده گفتمان جشن گرفته و در آن مشارکت داشتند. البته «شیخ عزالدین حسینی» چهرهٔ مذهبی دیگری بود که به یکی از رهبران سیاسی گرد در سال‌های اوج درگیری تبدیل شد، اما به هیچ وجه معتقد به اسلام سیاسی نبود و نهایتاً ایده‌های آن در چهارچوب مارکسیسم-لنینیسم کومله جای گرفت و تبدیل به چهرهٔ نزدیک به آن و حتی سخنگوی آن‌ها در آن سال‌ها شد. حزب دمکرات که با شروع جرقه‌ی انقلاب که بعد از سرنگونی جمهوری کردستان مجبور به ترک ایران شده بود خود را سازماندهی کرد و به محض برگشت به کردستان و آغاز فعالیت علنی توانست طرفداران بی شمار خود را داشته و به عنوان سرمایه‌های اجتماعی در این مقطع و ماههای بعد، از حضور آن‌ها استفاده کند و نقش گفتمان مسلط را به دلیل مقبولیت اجتماعی بازی کند. «کومله» و «مکتب قرآن» نیز اگرچه هرگز نتوانستند تبدیل به گفتمان مسلط شوند اما به عنوان دو خرده گفتمان رقیب گفتمان مسلط حضور داشته و نقش آفرینی کردند و تا حدی گفتمان مسلط را همراهی و گاهی تحت فشار قرار دادند. ابتدا به نقش این دو خرده گفتمان و حضور سیاسی آن‌ها پرداخته سپس رفتار گفتمان مسلط گردی را تحلیل می‌نماییم. اگرچه هر دو خرده گفتمان چپ و

اسلامی پیرامون شکاف‌های اجتماعی متمایز از گفتمان ناسیونالیستی حزب دمکرات شکل گرفته بودند، اما حضور مطالبات قومی به عنوان یکی از نشانه‌های وجود این شکاف در لایه‌های متفاوت نظریه‌ی سیاسی آن‌ها وجود داشت، بنابراین شکاف قومی و مذهبی دو وجه مهم برای شکل‌گیری تنش‌ها و گفتمان‌های سیاسی در کردستان بوده است.

خرده‌گفتمان چپ مارکسیستی

موضوع ملی‌گرایی برای مارکسیست‌ها از موضوعاتی بوده که چپ‌گردی از آن برای بخشی از ایدئولوژی سیاسی خود استفاده کرده است، که البته موضوع ملی در قالب نظریه‌ی مارکسیسم همواره دارای اهمیت ویژه بوده است، همچنانکه «رزا اسماگیلوا» پژوهشگر اتحاد جماهیر شوروی می‌گوید؛ «لغو ستم ملی در همه‌ی اشکال، و نابرابری قومی، آزادی ملل تحت ستم از یوغ امپریالیسم، ایجاد برابری واقعی و دوستانه و همکاری برادرانه بین همه‌ی مردم، آزادی و توسعه همه جانبه و غیره» به باور ایشان تشریح علمی مسأله‌ی ملی اولین بار توسط کارل مارکس و فریدریش انگلس صورت پذیرفت. در مانیفیست حزب کمونیست در این باره آمده که: «استثمار یک فرد به وسیله‌ی دیگران و استثمار یک ملت بوسیله‌ی دیگر ملل باید پایان یابد. همچنان که ضدیت بین طبقات در بین یک ملت با دیگر ملل، باید محو شود و پایان یابد.» (Maqsoodi, 2001)؛ براین مبنا چپ در کردستان توانست نفوذ پیدا کند و علاوه بر آن چه از مارکسیسم دریافته شده بود که تمرکز بر تضاد طبقاتی و صرفاً حل آن دارد، چپ به نیروی رهایی بخش در کردستان تبدیل شد که می‌توانست هر نوع تبعیض و ستم ملی و قومی را از بین ببرد. از آنجایی که قشری از تحصیل‌کردگان کُرد تحت تأثیر امواج چپ انقلابی در ایران بودند و تحت تأثیر فضای جهانی، با وجود حزب دمکرات کردستان ایران که از سال ۱۳۲۴ در عرصه‌ی سیاسی کردستان حضور داشت و اونیز خود را جریانی چپ می‌پنداشت، «حزب زحمتکشان کردستان» که بعدها به «کومله» تغییر نام داد در حول و حوش انقلاب ۵۷ تأسیس و آغاز به فالیته کرد (Kouchera, 2000) اما در واقع یک پروسه تشکیل شد که ریشه‌ی آن به فعالیت‌های مخفی و محفلی جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران و تبریز و روشنفکران مارکسیست کُرد بر می‌گردد. که از سال ۱۳۴۸ شروع گردید. و نهایتاً سال ۵۷ به صورت سازمانی، علنی می‌شود. کومله با وجود نوپایی اما در مدت کوتاهی به عنوان یکی از جریان‌های مؤثر در مناسبات سیاسی کردستان نقش آفرینی کرد. به طوری که در هیئت نمایندگی کُرد که برای مذاکره در خصوص مسئله‌ی کردستان به رهبری شیخ عزالدین حسینی در اسفند ۵۷ تشکیل شد، دو نفر نماینده داشت (Mustafa Amin, 1998). با گسترش فعالیت‌ها طولی نکشید در سراسر منطقه‌ی جنوب کردستان ایران به صورت نیروی برتر ظاهر شد. نیروهای مسلح کومله همراه با نیروهای حزب دمکرات از همان آغاز جنگ با حکومت مرکزی حضور داشتند. از رهبران برجسته، کاریزما و مشهور کومله می‌توان به مهندس فواد مصطفی سلطانی اشاره کرد که بعد از آزادی از زندان پهلوی تنها یازده ماه در حال حیات بود، در این دوران نقش مهمی در پایه‌گذاری یک تشکیلات وسیع و توده‌ای و قدرت سیاسی کومله ایفا نمود (Mohammadzadeh).

کومله به لحاظ نظری؛

همچنانکه گفته شد کومله محصول گفتمان سراسری چپ و فضای جهانی حاکم بود که در کشورها و ملل در حال انقلاب زیر سلطه گفتمان چپ قرار داشت، نادر انتصار تصریح می‌کند: کومله به هدف ارتقاء آگاهی طبقاتی و تفکر و اندیشه‌های انقلابی مارکسیستی در میان تمام کارگران ایرانی و کردستانی و به عنوان محرک پرولتاریایی تشکیل گردید (Entesar, 2006). در حول و حوش انقلاب شیوه‌ی کار آن‌ها بیشتر به طرز فکر مائوئیستی شباهت داشت، هر چند در شهرها هم بخصوص در اوایل فعالیت داشتند و به شکل نسبی رسیده بودند، اما بیشتر به روستاییان و دهقانان توجه داشتند. کومله برخلاف دیگر جنبش‌های کُرد که سعی در تقویت و استحکام قومیت کُرد از طریق ارتباط‌های روانشناختی با تاریخ و مبارزات گذشته داشتند، تلاش می‌کرد که از طریق توجه خاص به آموزش سیاسی از راه تدریس یا آموزش اصول جنگ طبقاتی و چریکی به پسران و دختران روستایی، حمایت مردم کُرد را به خود جلب کند. در واقع «خط مائو تسه دون و شیوه‌ی انقلابی چین را

الگو برداری می‌کردند و با دیدی که داشتند در میان روستا به فعالیت می‌پرداختند و در اندیشه‌ی تشکل روستاییان بر آمدند» (Entesar, 2006). قبل از اعلام فعالیت علنی، کومله گرایش به مارکسیسم-لنینیسم داشت به طوری که در قالب جریان شهری برای بسیج قشر کارگر شهری فعالیت می‌کرد، سپس گرایش به مارکسیسم مائوئی پیدا کرده تمرکز خود را بر روستاها و جنبش دهقانی گذاشت، نهایتاً با گرایش به سمت حزب کمونیست ایران گرایش‌های لنینیستی آن غلبه پیدا کرد، که البته این عدم ثبات در نگرش، نوعی ضعف تئوریک کومله را نشان می‌دهد. در مورد سازمان کومله نیز مانند سایر سازمان‌های کردستانی، پیش از هر چیزی کوشش برای رفع ستم ملی را در پیدایش اولیه‌ی آن می‌توان مؤثر دانست که البته خط مشی آن متفاوت و رادیکال‌تر از سایر احزاب بود. با این وجود از همان آغاز فعالیت می‌توان دو طیف را در کومله تشخیص داد؛ طیف مارکسیست‌های متمایل به ناسیونالیسم و طیف مارکسیست‌های مخالف هرگونه ملی‌گرایی.

از زاویه نگاه به مسئله‌ی کُرد، تاریخ کومله را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد؛ از تأسیس تا ۱۳۶۱ دوره‌ی استقلال عمل، از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۹ کار در قالب حزب کمونیست ایران، از سال ۱۳۹۰ به بعد و بازگشت به اصول اولیه و استقلال عمل.

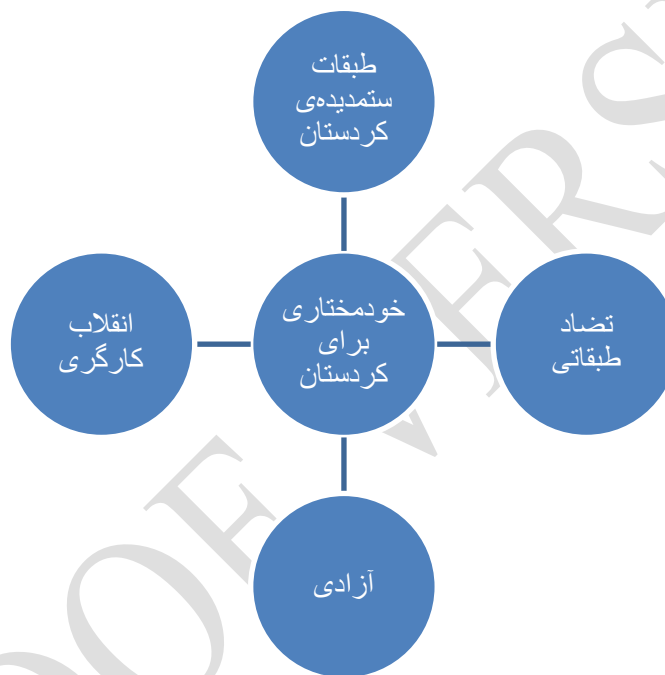
خرده‌گفتمان «کمونیسم ملی» کومله (۱۳۵۷-۱۳۶۱)

این دوره همزمان است با اوج شکوفایی ناسیونالیسم کُرد، ناسیونالیسمی که با سیاست‌های پهلوی تقویت شده و شرایط انقلابی فرصتی فراهم آورده بروز اجتماعی و سیاسی پیدا کند. به دلیل احساسات ناسیونالیستی مردم و شرایط کردستان، عموماً موضع‌گیری‌های کومله از کانال تضاد ملی و اولویت به مسئله‌ی ملی می‌باشد، در این دوره تفکر مارکسیست‌های متمایل به ناسیونالیسم، هژمون بوده و به عنوان سازمانی کردستانی عمل می‌کند. این سازمان جزو نیروهای بود که قصد داشتند مسئله‌ی کردستان را از راه الگوی انقلابی خاصی که فرا گرفته بودند حل کنند. به نحوی که اولین برخورد با نیروهای ارتش ایران در کردستان از سوی نیروهای کومله که عمدتاً در سنج بود اتفاق افتاد (Shoukat, 2001). در این مرحله پایگاه اجتماعی کومله نه به خاطر ایدئولوژی خاص آن، بلکه به خاطر توجه به مسئله‌ی کُرد و قشر ستمدیده کُرد و حمایت‌های افرادی چون شیخ عزالدین حسینی بود. به قول ایرج کشکولی: «بخشی از قدرت کومله مدیون تبلیغاتی بود که شیخ عزالدین برای آن تشکیلات کرد» (Shoukat, 2001) و این حمایت به دلیل کردستانی بودن سازمان بود. شیخ عزالدین حسینی در این ارتباط می‌گوید: «من به عنوان یک روحانی روشنفکر، طرفدار آزادی و همکاری همه‌ی نیروهای سیاسی و ملی بودم. با عبدالرحمن قاسملو به عنوان رهبر حزب دمکرات و فواد مصطفی سلطانی به عنوان رهبر کومله در یک مسئله‌ی مشترک اتفاق نظر داشتیم. دفاع از دموکراسی و آزادی و رسیدن به حق مشروع ملی ملت کُرد و برای همین با همدیگر هماهنگی و همکاری داشتیم... آن موقع کومله یک سازمان کردستانی بود و به نام سازمان زحمتکشان کردستان کار می‌کرد و مسئله‌ی ملت کُرد مطرح بود... کومله را یک نیروی مترقی و انقلابی در صف مبارزات خلق کرد می‌دانستم و مانند احزاب دیگر کردستان که فعال بودند، از او حمایت کردم» (Entesar, 2006). در این دوران که اوج شکوفایی کومله محسوب می‌شود در مذاکرات حکومت مرکزی با کردها در هیئت نمایندگان کُرد حضور داشتند. در زمینه‌ی خودمختاری و حل مسئله‌ی کُرد اوایل از حزب دمکرات تدریج‌تر بود و آنان را به سازشکار متهم می‌کردند. هرچند این تندروی به دلیل تضاد ایدئولوژیک با حکومت دینی بود نه مسئله‌ی کُرد. به گفته‌ی نوشیروان مصطفی امین: «کومله به این که با گفتگو با حکومت دینی ایران به هیچ راه حل مسالمت‌آمیزی برسند، اعتقاد نداشتند. بلکه آن‌ها می‌گفتند که در گفتگوها مشارکت می‌کنند برای افشاگری، یعنی برای رسوا کردن رژیم. نیروهای تندرو هر نوع نرمشی را از سوی حزب دمکرات سازشکاری قلمداد می‌کردند و ابزاری برای تبلیغات بر علیه او تبدیل می‌کردند» (Mustafa Amin, 1998). بنابراین علاوه بر اینکه کومله جریانی مارکسیستی بود ولی در این دوره عمیقاً ملی‌گرایانه به مسئله‌ی کُرد می‌نگریست و حتی از حزب دمکرات که حزبی سوسیال دمکرات بود در این خصوص رادیکال‌تر عمل می‌کرد. که البته همچنانکه گفته شد یکی از دلایل چنین برخورد تدریجانه‌ی به نسبت حکومت مرکزی و مذاکره با آن ناشی از اختلاف عمیق ایدئولوژیک آن با حکومت دینی بود. در این دوره خرده‌گفتمان کومله، (زیرا

همچنانکه به آن خواهیم پرداخت گفتمان غالب در آن دوران گفتمان حزب دمکرات بود (در تضاد با حکومت جدید و بر اساس چند مؤلفه‌ای اساسی که در چهارچوب گفتمانی یک جریان ناسیونالیستی چپ قابل تعریف است معنا پیدا می‌کند. دال مرکزی این گفتمان همچنانکه به آن پرداخته شد موضوع خودمختاری کردستان است، که دال‌های شناور تضاد طبقاتی، انقلاب کارگری، آزادی و طبقه ستم‌دیده‌ی گُرد پیرامون آن مفصل بندی شده و این مفاهیم پیرامون خودمختاری گُردستان و در چهارچوب یک کردستان آزاد مفهوم پیدا می‌کنند. در واقع کماکان در این دوره نیز شکاف قومی عامل گفتمان ساز برای جریانی مارکسیستی است. شکافی که با بروز انقلاب اسلامی امکان آن را پیدا کرد که فعال گردیده و منجر به بسیج توده شود.

شکل ۱

خرده‌گفتمان کمونیسم ملی کومله



خرده‌گفتمان مارکسیسم انقلابی حزب کمونیست ایران (۱۳۶۱-۱۳۷۹)

برخی معتقدند کومله از همان آغاز بر خلاف حزب دمکرات کردستان، مطالبات مردم گُرد را در چهارچوب یک انقلاب مارکسیستی در ایران دنبال می‌کرد، رگه‌هایی از این تفکر از آغاز در آن وجود داشت که زیر لوای شعارهای انترناسیونالیستی پیگیری می‌شد. چنان که ساعد وطن دوست از بنیانگزاران کومله و حزب کمونیست ایران، در جواب سوالی در ارتباط فکر کردستانی آن‌ها می‌گوید: «فکر کردستانی به این معنا که تنها منفعت ملت گُرد را در نظر بگیریم، نه... فکر ما در اصل انترناسیونالیستی است.» (Mohammadzadeh). این تفکر طیف مارکسیست‌های مخالف هر گونه ملی‌گرایی به مرور تحت تأثیر جنبش چپ ایران در کومله تقویت شد تا بلاخره در سال ۱۳۶۱ با تعدادی از گروه‌ها و هسته‌های غیر گُرد ایرانی مانند جناح اقلیت سازمان فدائیان، سازمان غیر کرد چپ گرای سهندو... متحد شد و «حزب کمونیست ایران» را به وجود آورد. از مؤسسان حزب کمونیست ایران می‌توان به منصور حکمت (ژوبین رازانی)، عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده، حمید تقوایی، ایرج آذری و جمعی دیگر از هر دو جریان بالا اشاره کرد. عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده به عنوان دبیران کل و شاخه‌ی کردستانی

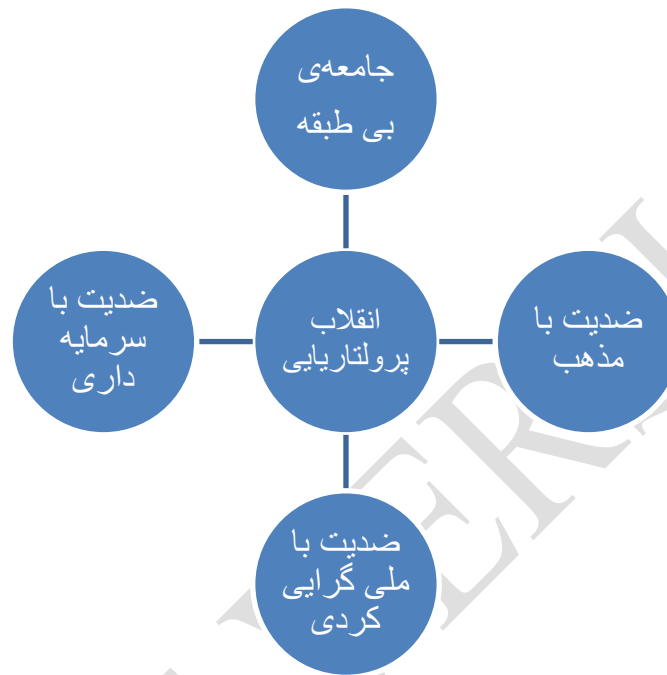
حزب انتخاب می‌شوند (Mofidi, 2006). کومله پایگاه توده‌ای و توان تشکیلاتی داشت و گروه‌های کوچکتر شالوده‌ی تئوریک حزب جدید را مهیا می‌کردند. در واقع می‌توان گفت کومله به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد، چون عملاً غیر از چند نفر از این دو سازمان کوچک بقیه کادرها همگی از کومله بودند. به گفته‌ی حزب «زحمتکشان کردستان» بعد از جدایی از حزب کمونیست در سال ۱۳۷۹: «حزب کمونیست ایران خود در یک مقطع تاریخی معین از حیات چپ ایران و اساساً با اتکا به کومله و جایگاه آن در کردستان و محبوبیت آن در میان چپ ایران تشکیل شد... ما سازمانی به اسم حزب کمونیست ایران را تأسیس کردیم که نیروهای تشکیل دهنده اش، جدای از کومله، در خارج از کردستان دارای هیچ پایگاه اجتماعی نبودند و حتی از بخش مهمی از چپ رادیکال سوسیالیستی آن زمان هم دور افتاده بودند؛ بنابراین در این دوره مارکسیسم کلاسیک و برنامه‌ی حزب کمونیست بر جنبه‌ی ناسیونالیستی کومله مسلط می‌شود. کومله عملاً بعد از سال ۱۳۶۲ بنا به ماهیت ایدئولوژیک و هژمونی آن بر خلاف گروه‌های چپ و اغلب احزاب کمونیست در کشورهای چند ملیتی و چند قومی که اکثراً طرح‌های مشخصی برای حل مسائل قومیتی دارند، هیچ طرحی برای این مسئله نداشت و به مرور «خودمختاری برای کردستان» که دال مرکزی گفتمان کومله در مرحله‌ی اول بود به فراموشی سپرده شد. در این دوره عملاً حق تعیین سرنوشت از برنامه خارج و تبدیل به حق شهروندی در چهارچوب ناسیونالیسم ایرانی گردید (Hesami, 2002). از این زمان به بعد کومله از قالب یک حزب کردستانی خارج شد. جنگ داخلی بین حزب دمکرات کردستان ایران و کومله از نتایج این تحولات در کومله بود. به طوری که منصور حکمت معتقد بود: «اگر جلوی حزب [دمکرات] را نگیریم نمی‌گذارد تبلیغات کمونیستی بکنیم» (Mofidi, 2006). بنابراین رهبران حزب کمونیست شعارهای کلی مارکسیستی چون: «سرنگونی رژیم سرمایه داری و برپایی حکومت کارگری، لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی، رسیدن به یک جامعه‌ی انسانی آزاد و برابر کمونیستی...» را جایگزین شعارهای ملی گرایانه‌ی مرحله اول کردند. به گفته‌ی ناصر حسامی از اعضای کومله: «حزب کمونیست در تاریخ چنانچه کسانی یا گروهی از «مسئله‌ی کُرد» صحبت کرد به او برچسب: طرفدار شیخ محمود، هر کس و هر گروهی از آن‌ها جدا شد به طرفدار حزب دمکرات، تشویق شده‌های اتحادیه‌ی میهنی، طرفدار خاتمی، طرفدار حجاریان، نفوذی پ.ک.ک، همکار اطلاعات ایران و طرفدار گرایش‌های امپریالیستی زدند.» (Hesami, 2007).

حزب کمونیست کارگری از گرایش مائوئیستی کومله فاصله گرفت و بر اساس این تحلیل که اصلاحات ارضی رضا شاه، پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین درگیری بین جمهوری اسلامی و پیشمرگه‌ها و جنگ ایرا و عراق باعث شده ساختار روستایی و اقتصاد دهقانی ایران تغییر کرده و یک نیروی کار مزد بگیر عظیم در شهرها با یک طبقه‌ی کوچک سرمایه دار بوجود بیاید، به دلیل ظهور این ساختار جدید طبقاتی، دیگر تحلیل‌های مائوئیستی برای کردستان جوابگو نیست، بنابراین مارکسیسم انقلابی پرولتاریایی می‌توانست راه‌هایی کردستان و ایران باشد. علاوه بر دور شدن از مواضع ناسیونالیستی و جنگ با حزب دمکرات، ضدیت با مذهب بدون توجه به ساختار مذهبی کردستان، عواملی بودند که نه تنها باعث شکاف در جنبش سیاسی کردستان در آن سال‌ها شدند بلکه باعث کاهش مقبولیت حزب کمونیست ایران شده و این مشکلات باعث گردید در سال ۱۳۶۹ منصور حکمت از حزب کمونیست جدا شود و سپس دو طیف ملی گرا و مارکسیست انقلابی تنها تشکیل دهنده‌ی حزب کمونیست ایران بودند تا اینکه بعد از ده سال این دو جناح نیز از هم جدا شدند و مجدداً خط فکری ملی گرا در صدد بازسازی کومله برآمد. بنابراین در این مقطع خرده گفتمان کومله به دلیل مؤلفه‌های گفتمانی جدید خود به حاشیه رانده شده و نتوانست پایگاه اجتماعی خود را حفظ کند، زیرا این مؤلفه‌های گفتمانی در رقابت با رقیب خود به عنوان گفتمان هژمون کردستان نمی‌توانست از توان جذب نیروهای اجتماعی کردستان بر بیاید. مضاف بر اینکه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران نیز با رفتارهای سیاسی و اجتماعی خود بیشتر به تقویت گفتمان هژمون ناسیونالیستی دامن می‌زد. که مهمترین آن تأکید بر ناسیونالیسم فرهنگی بر مبنای مذهب تشیع بود که در این دوران که دوران تثبیت حاکمیت آن بود تبلیغات آن در اوج بود، زیرا شرایط جنگی ایجاب می‌کرد که توده‌های ایران را در برابر صدام حسین و حتی نیروهای سیاسی

گرد بسیج کند. لذا گفتمان حزب دمکرات که ملی‌گرایانه بود کماکان هژمون باقی می‌ماند و گفتمان حزب کمونیست بیشتر به حاشیه رانده می‌شد.

شکل ۲

خرده‌گفتمان مارکسیست انقلابی حزب کمونیست ایران



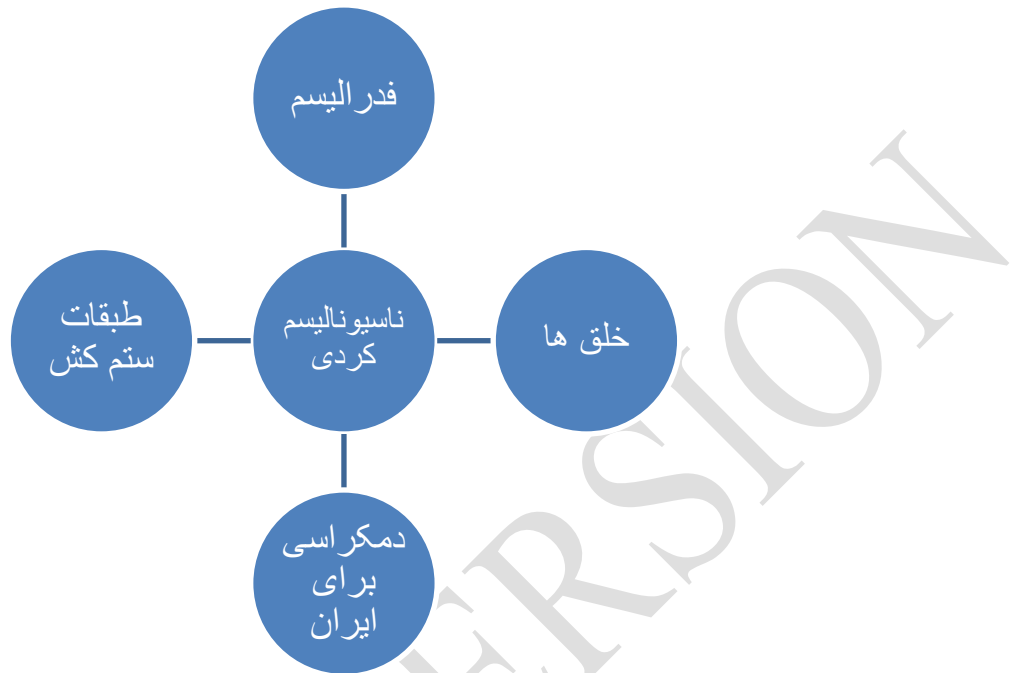
خرده‌گفتمان ناسیونالیستی تجدید حیات یافته مارکسیستی کومله (۱۳۷۹ به بعد)

طیف ملی‌گرای کومله که بعد از جدایی حکمتیست‌ها با طیف مارکسیست انقلابی همچنان در حزب کمونیست ایران فعالیت می‌کردند، سرانجام در شهریور ۱۳۷۹ به رهبری عبدالله مهددی با همان نام قدیمی «کومله زه حمه تکیشانی کردستان» (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان)، از طیف مارکسیست انقلابی جدا شده و شروع به بازسازی کومله به عنوان سازمانی کردستانی و به دور از تأثیر چپ ایرانی کرده و بار دیگر بنا به مقتضیات کردستان مسئله‌ی ملی را در اولویت قرار داد. در کنفرانس بازسازی کومله در ۱۶ مرداد ۱۳۷۹ ضمن اینکه کومله به عنوان سازمان سیاسی سوسیالیستی کارگران ادعا می‌کند که باید مبارزه‌ی کارگران را رهبری کند، ادعا می‌کند که باید مبارزه‌ی ملت‌گرد در راه حق تعیین سرنوشت را رهبری کند. کومله بعد از یک سال از فعالیت مستقل کومله و جدایی از حزب کمونیست، این چنین از برگشت به صحنه‌ی سیاسی کردستان می‌گوید: «استقبال وسیع توده‌های مردم در شهرها و روستاهای کردستان در چنین فاصله‌ی زمانی کوتاهی موجب شد که کومله یک بار دیگر خود را در وسط صحنه‌ی سیاسی کردستان ایران بیابد و نشان داد که احیای فعالیت مستقل کومله و ترک قالب تشکیلاتی حزب کمونیست ایران نه تنها به تضعیف کومله نیانجامید بلکه یک اقدام سیاسی بر مبنای درک و پاسخگویی به یک ضرورت سیاسی با در نظر گرفتن مصالح جنبش انقلابی در کردستان و در راستای مصالح کل جریان سوسیالیستی در کردستان و ایران بود... و می‌توان با اطمینان از موفقیت پروژه‌ی بازسازی کومله سخن به میان آورد.» (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان، ۱۳۸۰). در راستای بازسازی کومله برای رجعت به مرحله‌ی استقلال عمل در اساسنامه‌ی کومله فصل اول ماده‌ی اول چنین آمده است: «کومله پرچم مبارزه در راه گسترش

دموکراسی و حقوق دموکراتیک مردم و آزادی‌های سیاسی، مبارزه در راه رهایی زنان از ستم‌کشی و رهایی توده‌های مردم کردستان از ستم ملی و پرچم دار مبارزه علیه... و هر گونه ارتجاع و استبداد و بی حقوقی می‌باشد و... کومله به مثابه حزب پیشرو و رهبری کننده کارگران کردستان، جنبش آزادی بخش خلق گُرد برای کسب حق تعیین سرنوشت و تأمین حاکمیت مردم کردستان بر سرزمین خود را در عرصه‌های گوناگون آن سازماندهی و رهبری کرده و برای به ثمر رساندن و پیروی آن مبارزه می‌کند.» (همان) کومله با تأکید به شیوه حکومت غیر متمرکز از نظر حزب کمونیست ایران فاصله گرفته که صرفاً بر حقوق شهروندی و تضاد طبقاتی اصرار دارد و در ماده‌ی هشتم پلاتفرمی که برای آزادی ایران در تیر ۱۳۸۲ پیشنهاد می‌دهد می‌گوید: «با توجه به پیشینه و مختصات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی مردم ساکن ایران و کثیرالمله بودن ایران، رفع ستم ملی از خلق‌های ساکن کشور و همه‌ی گروه‌های قومی در ایران، یکی از پایه‌های اصلی استقرار دموکراسی در ایران می‌باشد. مناسب‌ترین شیوه‌ی اداره حکومت در ایران، اداره‌ی غیر متمرکز بر اساس سیستم فدرالی می‌باشد. از این طریق حق حاکمیت همه‌ی خلق‌ها را در کشور برای امور داخلی سرزمین تاریخی شان به رسمیت شناخته شده است، مشارکت این خلق‌ها در اداره‌ی دولت مرکزی تضمین شده و مفهوم نوین و دموکراتیک شهروند ایرانی که بر اساس اتحاد آزادانه و برادرانه همه ملیت‌ها در ایران حاصل شده است، محقق خواهد گردید.» (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان، ۱۳۸۲)؛ بدین ترتیب کومله هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ سازمانی به شیوه‌ای جدید که موضوع ملی‌گرایی و ناسیونالیسم کردی در مرکز این مبانی نظری و تشکیلاتی باشد خود را بازسازی کرد و تحت تأثیر فضای جهانی و تحولات منطقه بخصوص کردستان عراق موضوع فدرالیسم را به عنوان نقطه‌ی مرکزی گفتمان سیاسی خود در این مقطع برگزید. البته این نوع فدرالیسم در چهارچوب ادبیات سیاسی چپ و با تأکید بی‌شمار بر «خلق‌ها» قابل تعریف و توضیح است، در واقع در این دوران به طور واضح به سمت کمونیسم ملی در مارکسیسم گرایش پیدا کرده است، نوعی از کمونیسم که در کشورهای کثیرالمله و با تنوعات قومی برای تحقق رسیدن خلق‌های آن مورد استفاده است که شوروی در دوران لنین از این تأکیدات بسیار داشت.

بنابراین خرده‌گفتمان سیاسی کومله در این دوره در تضاد با حزب کمونیست و ساخت دیگری، از این خرده‌گفتمان شکل می‌یابد، که مهم‌ترین نقطه‌ی کانونی آن مراجعه‌ی دوباره به ناسیونالیسم و مسئله‌ی ملی است، آن چنان که خود می‌گوید، می‌باشد. اگرچه فدرالیسم به عنوان یک مفهوم در این مقطع وارد ادبیات سیاسی کومله می‌شود و به عنوان راه حل اساسی موضوع خلق‌های ایران پیشنهاد می‌شود، اما این مفهوم نمی‌تواند دال مرکزی این خرده‌گفتمان در این مقطع باشد زیرا همچنانکه گفته شد از آنجاییکه در این مقطع خرده‌گفتمان کومله می‌بایست مفاهیم خود را به شیوه‌ای جدید و در تضاد با حزب کمونیست مفصل بندی نماید و نقطه‌ی تمایز اساسی این دو خرده‌گفتمان در ناسیونالیسم و ملی‌گرایی بود لذا ناسیونالیسم گُردی دال مرکزی این خرده‌گفتمان در این مقطع بوده که فدرالیسم به عنوان راه تحقق ناسیونالیسم گُردی به اهداف خود دیگر دال آن به عنوان دال شناور است که در همنشینی با دال‌های خلق‌های ایران، دموکراسی برای ایران و طبقه ستم کش مفصل بندی شده و مفهوم خاص مارکسیستی به خود می‌گیرد.

خرده‌گفتمان ناسیونالیستی تجدید حیات یافته مارکسیستی کومله



به طور کلی خرده‌گفتمان مارکسیستی در کردستان اگر در مرحله‌ی اول در تضاد با حکومت پهلوی و برای رفع کاستی‌ها و رسیدن به حقوق گردها در اوایل انقلاب پیرامون شکاف قومی و شکاف طبقاتی در مقایسه با مرکز شکل گرفت و به دلیل شرایط انقلابی امکان بروز و ظهور پیدا کرد، این خرده‌گفتمان در تطور تاریخی مؤلفه‌های گفتمانی خود را نه در تضاد با حکومت مرکزی، آنچنانکه خود بر آن اصرار دارد، بلکه در مرحله دوم در تضاد با حزب دمکرات به عنوان یک جریان ناسیونالیستی و گفتمان غالب سیاسی گُرد شکل گرفت، طوری که این حزب را نماینده‌ی بورژوازی قلمداد کرده و عامل به بیراهه رفتن مبارزات مردم گُرد به عنوان بخشی از مردم ایران می‌دانست. لذا در این مقطع با تشکیل حزب کمونیست ایران شرایط با شکل گرفتن خرده‌گفتمان چپ انقلابی ضد ناسیونالیستی در تضاد با حزب دمکرات فراهم گردید که جنگ چند ساله‌ی این دو جریان، می‌تواند تصدیق مبنای این تغییر گفتمانی باشد. اما در مرحله‌ی سوم خرده‌گفتمان کومله در تضاد مرحله‌ی پیشین و برای تجدید حیات اجتماعی شکل می‌گیرد، به طوری که این خرده‌گفتمان برای ادامه‌ی حیات در عرصه‌ی سیاسی کردستان می‌بایست در راستای مطالبات این مردم و گرایش‌های آن‌ها خود را بازسازی می‌کرد، که تحولات کردستان عراق و تأثیر پذیری ناسیونالیسم گُردی ایران، از این شرایط می‌توانست به قرار گرفتن ناسیونالیسم به عنوان دال مرکزی خرده‌گفتمان تجدید یافته‌ی کومله کمک نماید. لذا این تغییرات در دال‌های گفتمانی خرده‌گفتمان چپ در راستای شکل‌گیری خرده‌گفتمان چپ پیرامون شکاف قومی است، علاوه بر ذات یک جریان چپ که می‌بایست پیرامون شکاف طبقاتی شکل بگیرد. بدین ترتیب خرده‌گفتمان مارکسیستی کردستان در دو مرحله اول و سوم آن پیرامون شکاف قومی شکل گرفت.

خرده‌گفتمان مذهبی گُردی

جریان‌های مذهبی در کردستان به عنوان بازیگران اصلی صحنه‌ی سیاسی کمترین نقش را داشته‌اند، البته بوده‌اند شخصیت‌های مذهبی که رهبری نهضت‌های سیاسی کردی را به عهده گرفته‌اند، اما این رهبری ارتباط چندانی با مذهب و یا دین نداشته و بنیان نظری این جنبش‌ها و رهبریشان عمدتاً ملی‌گرایانه بوده است و این رهبران نه در کسوت رهبری مذهبی بلکه به عنوان رهبری ملی شناخته شده‌اند. که بارزترین آن‌ها قاضی محمد مؤسس حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان در مهاباد و شیخ عزالدین روحانی متمایل به کومله در انقلاب ۵۷ می‌باشند.

مکتب قرآن

تحت تأثیر فضای گفتمانی دوران انقلاب که مذهب از مهمترین مؤلفه‌های بسیج توده‌ای با تأثیر پذیرفتن از آموزه‌های دکتر علی شریعتی و امام خمینی و دیگر رهبران مذهبی بود، در کردستان نیز از همان آغاز شکل‌گیری گفتمان انقلابی مذهبی یعنی از دهه‌ی چهل جریانی مذهبی-سیاسی در حال شکل‌گیری بود که با پیروزی انقلاب اسلامی برای مدت کوتاهی به یکی از بازیگران عرصه‌ی سیاسی کردستان بدل گشت. احمد مفتی زاده روحانی نو اندیش، مکتب قرآن را در چنین شرایطی پایه‌گذاری کرد که تحت تأثیر چند منبع معرفتی دینی می‌باشد؛

- خلافت اسلامی: سیستم خلافت بعد از پیامبر مدلی از حکومت داری در چهارچوب فقه سیاسی اهل سنت بود که مفتی زاده معتقد بود با استفاده از مفاهیم «شورا»، «اهل حل و عقد»، «اولی الامر» و... مدلی جدید از خلافت محلی اسلامی را در کردستان سنی نشین با تعبیر «خودمختاری اسلامی» پیاده کند (Mofti Zadeh, 1980).

- تحت تأثیر اندیشمندانی چون رشید رضا در جهت بازسازی خلافت اسلامی و راشدالغنوشی برای استقرار حکومتی عصری در چهارچوب فقه سیاسی اهل تسنن. با این تفکر معتقد بود بتواند در عین حال که حکومتی دینی پایه‌گذاری کند از مظاهر مدرن حکومتداری برای عصری شدن آن استفاده نماید.

- تحت تأثیر دکتر علی شریعتی بود، به گونه‌ای که هم به لحاظ تبلیغی روش‌هایی را در پیش گرفته بود و هم با استفاده از مفهوم «تشیع صفوی-تشیع علوی»، مفهوم «اسلام اموی-اسلام نبوی» را وارد گفتمان سیاسی-مذهبی خود کرده بود، از طرف دیگر تحت تأثیر امام خمینی مفهوم «امت واحده‌ی اسلامی» را در چهارچوب گفتمان خود مفصل بندی کرده بود (Kadivar, 2018).

خرده گفتمان همسو گرایانه‌ی مکتب قرآن

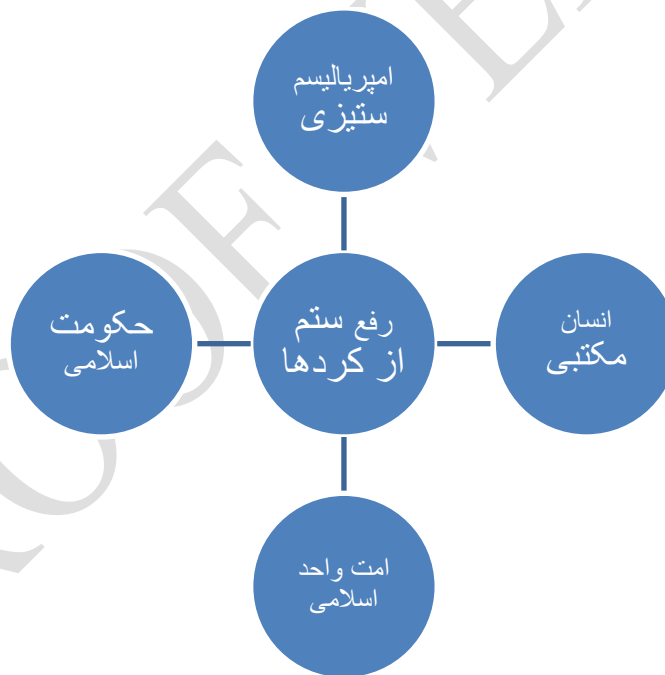
مفتی زاده بر اساس این مبانی نظری، در حالیکه کردستان برای بیش از سه دهه به طور مشخص تحت تأثیر ناسیونالیسم کردی بود، وارد فضای سیاسی کردستان شد، فضایی که اگرچه توانست مدتی حضور داشته باشد و نقش آفرینی کند اما هرگز نتوانست هژمون شود، زیرا شکاف قومی بسیار عمیق‌تر و جدی‌تر توانسته بود نیروهای سیاسی گرد را پیرامون حزب دمکرات به عنوان حزبی ملی گرا جمع نموده و مذهب را اگرچه حکومت جدید مذهبی بود و با نوع نگاهی که در تدوین قانون اساسی داشت به منبع تنش‌های جدید تبدیل کند و منجر به تعمیق شکاف مذهبی و در نتیجه ظهور و رشد جریان‌های مذهبی کند، اما مذهب‌یون این توان گفتمانی را پیدا نکردند که گفتمان ناسیونالیسم گرد را به حاشیه رانده، هژمون شوند.

البته مفتی زاده در رقابت با گفتمان مسلط گردی ناچار بود از نفی تبعیض قومی، با چپ‌گردی از تبعیض طبقاتی و نهایتاً در رقابت با گفتمان مذهبی مرکز از نفی تبعیض مذهبی به عنوان مؤلفه‌های گفتمانی خود استفاده کند. که این رقابت‌ها در چهارچوب کلی‌تر «خودمختاری اسلامی» در برابر مطالبه‌ی «خودمختاری» از جانب دمکرات و کومله به عنوان رقیب گفتمانی و «تمرکزگرایی» مرکز به عنوان دیگر گفتمان رقیب که بعداً به گفتمان متعارض تبدیل گشت قابل طرح بود. البته مکتب قرآن در طی چند سال فعالیت خود با تغییر نوع رفتار

حکومت به نسبت کردستان و مسئله‌ی گرد دچار تغییر گفتمانی شد، به طوری که از یک هم پیمان با پایگاه اجتماعی مشابه به مخالف با مبنای اندیشگی متضاد تبدیل گردید. اگر چه مفتی زاده مؤلفه‌های گفتمانی خود را در بستر فکری اسلام سیاسی اهل سنت مفصل بندی کرد اما به لحاظ هدف که تشکیل نوعی حکومت اسلامی بود با حکومت جدید مذهبی اشتراک داشت، که بعدها این تفاوت در بنیان اندیشه منجر به انشقاق آن از رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی شد. بنابراین طی این سال‌ها خرده‌گفتمان مکتب قرآن دچار تغییرات گفتمانی گردید، که به اختصار به آن پرداخته می‌شود؛ از آنجاییکه همه‌ی نیروی سیاسی موجود در کردستان در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب حول سرنگونی پهلوی و تحقق آرمان‌های ملت گرد آمده بوده اند و سخنی از تضاد و تعارض و اختلاف ایدئولوژیک چه بین آن‌ها و چه بین همه‌ی نیروهای سیاسی ایران نبود، تقریباً گفتمان سیاسی همه‌ی این خرده‌گفتمان‌ها مشابه بود تا اینکه بعد از پیروزی و مقدمات شکل‌گیری حکومت، اختلافات هم در مرکز و هم در حاشیه‌ها و کردستان بروز پیدا کرد، بر این اساس گفتمان مکتب قرآن در آغاز انقلاب حول تحقق آرمان‌های مردم کرد با رنگ و بوی اسلامی بود که در دال‌های گفتمانی آن نقش بسته بود، که رفع ستم از مردم کرد دال مرکزی آن را تشکیل داده، امپریالیسم ستیزی در تعارض با پهلوی و همسویی با گفتمان غالب انقلاب، امت واحد در همسویی با گفتمان غالب مذهبی انقلاب و انسان مکتبی از شالوده‌های نظری اندیشه‌ی مفتی زاده دال‌های شناور خرده‌گفتمان مکتب قرآن در این مقطع را تشکیل می‌دادند .

شکل ۴

خرده‌گفتمان همسو گرایانه‌ی مکتب قرآن



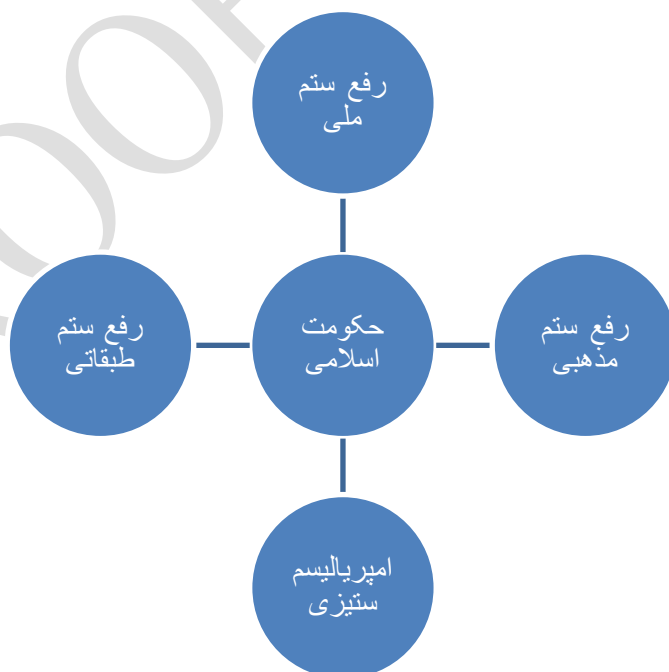
خرده‌گفتمان انقلابی-اسلامی مکتب قرآن

کمتر از یک ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که بین حکومت در حال تأسیس و کردها بر سر مسائلی چون کنترل پادگان‌ها و مدیریت شهرها و به طور کلی موضوع خودمختاری کردستان اختلافات جدی پیش آمد، به طوری که در ۲۸ اسفند ۵۷، دولت موقت هیئتی را با ریاست داریوش فروهر برای مذاکره با کردها به مهاباد فرستاد، هیئت نمایندگی احزاب گرد بیانیه‌ای هشت ماده‌ای را تحویل هیئت نمایندگی دولت دادند که محور این هشت ماده «خودمختاری» بود، در واقع «خودمختاری» اسم شب تمام احزاب غیر اسلامی بود (Koochi-Kamali,)

2003). اولین جرقه‌های کشمکش بین مکتب قرآن با احزاب ناسیونالیست و چپ بعد از سخنان مفتی زاده درباره‌ی اطلاعاتیه‌ی هشت ماده‌ای بود، که به باور مفتی زاد کمترین رنگی از اسلام در آن به چشم نمی‌خورد. (اطلاعات، ۹ اسفند)، که پس از این مصاحبه‌ی مفتی زاده نقد گفتمان دینی و مکتب قرآن، از جانب چپ شروع شد، که سخنرانی مفتی زاده بعد از سخنان امام خمینی در مدرسه‌ی فیضیه قم (اطلاعات، ۵۷/۱۲/۱۲)، از سویی نشان از ارتباط مفتی زاده و گفتمان دینی آن با کلان گفتمان انقلاب می‌داد از سویی دیگر موجب تنش بیشتر آن با جریان چپ کردستان و فاصله گرفتن آن از گفتمان ناسیونالیستی و چپ کردستان گردید. در این دوره مکتب قرآن حکومت اسلامی را دال مرکزی خود قرار داده که دال‌های شناور «رفع ستم ملی»، «رفع ستم مذهبی» و «رفع ستم طبقاتی» و «امپریالیسم ستیزی» را در چهارچوب گفتمانی انقلاب اسلامی و «خودمختاری اسلامی» مفصل بندی کرد. که این دال مرکزی فاصله‌ی این خرده گفتمان را از گفتمان مسلط کردستان اعلام کرده و نزدیکی آن با کلان گفتمان انقلاب اسلامی نشان می‌داد. مکتب قرآن با صدور قطعنامه‌ای ۳ ماده‌ای، رفع این سه ستم را بنیاد فلسفه‌ی خود قرار می‌دهد و تمامی جهت گیری‌های خود و مباحثاتی چون وحدت شیعه و سنی، امپریالیسم، اقتصاد اسلامی، خودمختاری اسلامی، قانون اساسی و... را بر این سه بنیاد می‌نهد. (کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۰). علاوه بر تحریم فرزندم فروردین ۵۸ از سوی احزاب ناسیونالیست و چپ کردستان به علت مبهم بودن حکومت اسلامی و نامعین بودن وضعیت خودمختاری کردها، احمد مفتی زاده که در تهران بود، تلفنی و از طریق رادیو مردم کردستان را به شرکت در فرزندم فرامی خواند (Mofidi, 2006) که این امر بر تنش بیشتر احزاب غیر اسلامی کردستان با مفتی زاده می‌افزاید و زمینه‌ی جدایی هر چه بیشتر مفتی زاده و گفتمان آن را از گفتمان مسلط کردستان مهیا می‌سازد. در این دوره این خرده گفتمان سعی می‌کرد با طرح رفع سه ستم مذکور که معتقد بود از دوران پهلوی در این کشور ساختاری شده است، در نگارش قانون اساسی برای رفع آن‌ها تأثیر گذار باشد که بعداً عدم موفقیت در این امر منجر به جدایی آن از کلان گفتمان انقلاب و امام خمینی نیز گردید.

شکل ۵

خرده گفتمان انقلابی-اسلامی مکتب قرآن

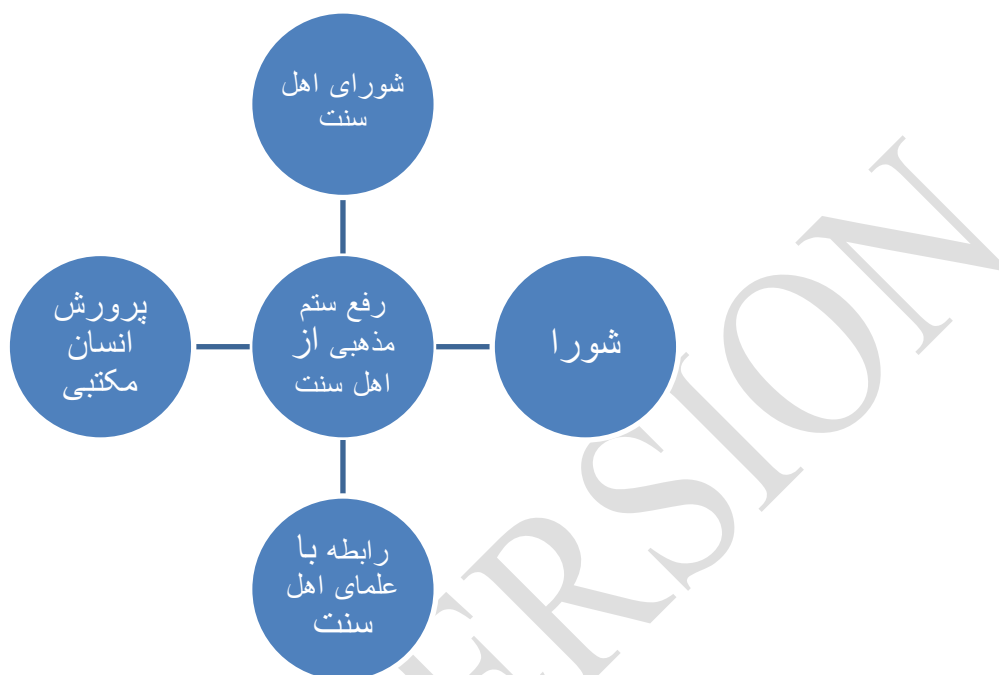


خرده‌گفتمان سنی‌گرای مکتب قرآن

همزمان با تنش‌هایی که بین مکتب قرآن و جریان‌های سیاسی کردستان در اوایل ۵۸ اتفاق افتاد، مفتی زاده مذاکراتی پی‌در پی با رهبری انقلاب داشت، پس از ارائه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی که در ماده‌ی ۱۳ آن از «به رسمیت شناخته شدن مذهب حقه‌ی جعفری» سخن به میان آمد، نقدهای غیر علنی مفتی زاده از رهبران انقلاب شروع می‌شود (اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲۹). همچنانکه خود می‌گوید «به علت هراسی که از ضعیف شدن حکومت در اثر علنی شدن انتقاداتم و لذا سو استفاده‌ی امپریالیسم داشتیم این انتقادات را علنی نکردم.» (Mofti Zadeh, 1980). به این ترتیب عدم تحقق آرمان‌های ملت‌گرد از طریق حکومت اسلامی، موجب تقویت گفتمان گروه‌های غیر اسلامی و تضعیف مکتب قرآن در کردستان می‌شود. در این میان مفتی زاده در سخنرانی خود در حسینیه‌ی ارشاد در مهرماه ۱۳۵۸ تحت عنوان «آخرین دیدار، آخرین حرف، انتقادات خود را علنی ساخت و این امر موجبات جدایی او از رهبری انقلاب گردید، سپس به دلیل درگیری جریان چپ با مکتب قرآن در سنندج، مفتی زاده به کرمانشاه مهاجرت کرده و در آنجا گفتمان سیاسی خود را در تضاد و تعارض هم با ناسیونالیسم و چپ‌کردی و هم حکومت تازه تأسیس انقلابی مذهبی باز تعریف می‌کند. در این دوره مفتی زاده دیگر در فکر خودمختاری اسلامی و رفع ستم طبقاتی و ملی نبود، بلکه دغدغه‌ی اصلی آن به اتحاد با نیروهای اسلامی سنی مذهب ایران و سازمان دادن آن‌ها در تشکلی تحت عنوان «شورای مرکزی سنت» یا «شمس» بود. تا این که بعد از کنگره‌ی دوم «شمس»، مفتی زاده از طرف حکومت جدید در سال ۱۳۶۱ بازداشت و به زندان افتاد (Kadivar, 2018). گفتمان مکتب، در این دوره حول دال مرکزی «رفع ستم مذهبی از اهل سنت» با دال‌های شناوری چون «شورای اهل سنت»، «رابطه با علمای اهل سنت» و «شورا» به عنوان نقطه‌ی ثقل گفتمان سیاسی-مذهبی او مفصل بندی شدند، در این دوره مفتی زاده دست از آرمان‌گردها شست و گرایش به مطالبات اهل سنت و دغدغه‌ی آن‌ها پیدا کرد و گفتمان مذهبی-سنی خود را در تضاد با گفتمان مذهبی-شیعی مرکز شکل داد. در واقع برای اولین بار در کردستان شکاف مذهبی تبدیل می‌شد به عامل تشکیل جریانی سیاسی-مذهبی که گفتمان خود را در تعارض با آن و حول شکاف مذهبی مفصل بندی نماید. خرده‌گفتمان این دوره‌ی مکتب قرآن نشان از تعمیق شکاف مذهبی در کردستان به دلیل گرایش شیعی حکومت و قانون اساسی جدید آن بود. شکافی که اگرچه توانست زمینه ساز کشمکش و بسیج عده‌ای از مردم‌گرد در مقطعی زیر پرچم یک جریان مذهبی بشود، ولی هرگز نتوانست در کردستان ملی‌گرا هژمون گردد. اما این شکاف، یعنی شکاف مذهبی توانست با متراکم شدن بر شکاف قومی در کردستان که عمدتاً سنی مذهب هستند، موجبات تعمیق شکاف‌گرد-مرکز را فراهم سازد.

شکل ۶

خرده‌گفتمان سنی‌گرایی مکتب قرآن



چنانکه مشاهده می‌شود وجود دال‌های گفتمانی رفع ستم ملی، رفع ستم از کردها و حتی خودمختاری اسلامی در خرده‌گفتمان اسلامی مکتب قرآن حاکی از این است که شکاف قومی به عنوان یک شکاف فعال در بستر اجتماعی کردستان وجود دارد و می‌تواند زمینه ساز تشکیل احزاب قومی گردد و گفتمان ساز باشد. اگرچه مکتب قرآن جریانی مذهبی است ولی باز شکاف قومی و مسئله‌ی گرد که پیرامون موضوع قومیت شکل گرفته، توانسته است بر این خرده‌گفتمان تأثیر داشته و اگر دال مرکزی این گفتمان را تشکیل نداده به عنوان یک دال گفتمانی مهم در تمام دوره‌های حیات آن وجود داشته باشد. مضاف بر این که شکاف مذهبی در این خصوص به عنوان شکاف اصلی گفتمان ساز بر شکاف قومی متراکم گشته است.

بعد از دستگیری مفتی زاده، سپس آزادی و فوت ایشان در سال ۱۳۷۱، مکتب قرآن به عنوان جریانی تعلیمی ادامه حیات داده، البته نه به عنوان تشکیلی رسمی و قانونی، بلکه به شیوه‌ای محفلی که هدف خود را تربیت انسان مکتبی؛ یکی از دال‌های شناور آخرین مرحله‌ی گفتمانی این مکتب قرار داده است و دخالت در سیاست را بر خود جایز نمی‌داند.

نتیجه‌گیری

از نظر استین روکان، کلیه‌ی گروه‌های اجتماعی که در جریان دولت سازی در حاشیه قرار می‌گیرند، گروه‌های پیرامونی نامیده می‌شوند... در جریان تشکیل دولت‌های ملی، بخشی از گروه‌های اجتماعی نسبت به دیگر گروه‌ها خود را در حاشیه می‌دیدند. این گروه‌ها که بیشتر اقلیت‌های قومی و نژادی بودند، در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را دچار تبعیض و برخوردهای دوگانه می‌دیدند. چنین احساسی موجب پیدایش جنبش‌های گوناگونی در اروپا شد (Ayubi, 1991). در ایران نیز با آغاز ورود ساخت دولت ملی که جرعه‌های آن در دوران مشروطه زده شد ولی در دوره‌ی سلطنت رضا شاه به شیوه‌ی فراگیر و جدی شروع گردید، گروه‌هایی که به زعم استین روکان

حاشیه‌ای هستند، به دلیل سیاست‌هایی که می‌بایست پیرامون آن‌ها دولت‌سازی انجام گیرد در حاشیه قرار گرفتند و چه بسا فرهنگ قومی و محلی آن‌ها با برنامه‌های شبیه‌سازی قومیتی در خطر نابودی قرار گرفته و احساس قوی تبعیض قومی در آن‌ها به وجود آمد. در دوران پهلوی همزمان با پروژه مدرن‌سازی و ساخت دولت ملی مدرن در چهارچوب ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر باستان‌گرایی قومی این تهاجم و احساس تبعیض در مناطق پیرامونی موجب تعمیق شکاف قومی گردیده و تنش‌های بزرگ سیاسی را که حاکمیت پهلوی آن را تجزیه طلبی می‌خواند رخ داد. در دوران جمهوری اسلامی اگرچه قومیت و ناسیونالیسم بخصوص در آغاز پیروزی و سال‌های ابتدایی تا جنگ عراق علیه ایران مبنای تشکیل حکومت جدید اسلامی قرار نگرفت، اما رسوبات قوم‌گرایانه که از دوران پهلوی به این دوران انتقال یافته بود، در این سال‌ها گفتمان اصای سیاسی کوردی که در عکس‌العمل به گفتمان ناسیونالیسم پهلوی شکل گرفته بود در دوره جمهوری اسلامی که در انقلاب به اوج رسیده بود نیز تداوم پیدا کرد، اما همزمان با این گفتمان مسلط، خرده‌گفتمان‌هایی نیز در طی این سال‌ها در عرصه‌ی سیاسی کردستان حضور داشته‌اند، خرده‌گفتمان چپ به نمایندگی کومله و خرده‌گفتمان مذهبی به نمایندگی مکتب قرآن که انتظار مورد مولفه‌های گفتمانی آن نه قومیت و مباحث قومی بلکه در مورد کومله که یک جریان مارکسیستی است موضوع شکاف طبقاتی و در مورد مکتب قرآن به عنوان یک جریان مذهبی شکاف مذهبی عامل گفتمان‌سازی در آن‌ها باشد، در حالیکه همچنان که تحولات گفتمانی آن‌ها در بازه زمانی مورد مطالعه بررسی شد، این مسئله به وضوح قابل مشاهده است که شکاف قومی و موضوع قومیت به عنوان عامل اصلی یا یکی از عوامل اصلی گفتمان‌سازی در این دو جریان سیاسی بوده و نه تنها بر شکاف‌های طبقاتی و مذهبی متراکم شده بلکه خود در مقاطعی تبدیل به دال مرکزی این دو خرده‌گفتمان می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که شکاف قومی بر اساس نظریات استین روکان به عنوان یکی از شکاف‌ها در مقاطع حساس اجتماعی بخصوص در انقلابات تعمیق می‌یابند، در مورد ایران دو مقطع پهلوی و انقلاب اسلامی نیز صادق است و شکاف قومی نه تنها عامل تشکیل احزاب ناسیونالیستی چون حزب دمکرات کردستان ایران شده بلکه بر شکل‌گیری و تغییرات گفتمانی دیگر احزاب غیر ناسیونالیستی نیز تاثیر داشته و تغییرات گفتمانی آن را شکل داده است، به صورتیکه در تمام دوران حیات این احزاب غیر ناسیونالیستی شکاف قومی به عنوان عامل تضاد و تنش با گفتمان متخاصم خود یعنی جمهوری اسلامی قابل مشاهده است و این شکاف همراه با شکاف‌های طبقاتی و مذهبی همواره فضای تخاصم بین این دو سمت را عمق می‌بخشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

شفافیت داده‌ها

داده‌ها و مآخذ پژوهش حاضر در صورت درخواست از نویسنده مسئول و ضمن رعایت اصول کپی رایت ارسال خواهد شد.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

References

- Ahmadi, G. (2008). The Historical Sociology of the Kurdistan Democratic Party of Iran. *Rojhîf Quarterly*(8, 9, 10).
- Ayubi, N. (1991). *Political Islam: Religion and Politics in the Arab World*.
- Entesar, N. (2006). *The Mafia of Power (An Examination of the Ethnic-Kurdish Nationalism)*.
- Haqiqat, S. S. (2012). *Methodology of Political Science, 3rd edition*.
- Hesami, N. (2002). Mafi Sharvandi Bakhki Kurd Taba. *Shas*(14).
- Hesami, N. (2007, 7 December 2007). *Key Hizbi Komunist Shestei Manewe*. www.bruske.com
- Kadivar, M. (2018). *The Injustice of the Islamic Republic to Ahmad Mofti Zadeh, the Kurdish Sunni Thinker and Activist*.
- Koohi-Kamali, F. (2003). *The Political Development of the Kurds in Iran: Pastoral Nationalism*.
<https://doi.org/10.1057/9780230535725>
- Kouchera, C. (2000). *The Kurdish Nation Movement and the Demand for Independence*.
- Laclau, E. (1999). *New Reflections on the Revolution of Our Time*.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2002). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*.
- Lipset, S. M., & Stein, R. (1967). *Party Systems and Voter Alignment*.
- MacDowell, D. (2001). *Contemporary Kurdish History*.
- Maqsoudi, M. (2001). *Ethnic Transformations in Iran (Causes and Contexts)*.
- Mofidi, S. (2006). The Political Function of Religion. *Rojhîf Quarterly*(1).
- Mofti Zadeh, A. (1980). *On Kurdistan*.
- Mohammadzadeh, K. (23 December 2006). *Dimana le Gel Said Watan Dost*. www.dimane.com
- Mustafa Amin, N. (1998). *Panjakan Yekter Ashkinen (Diwi Naweweye Roudawakan Kurdistani Ereq 1983-1979)*.
- Rokkan, S. (1970). *Citizens, Elections, Parties: Approaches to Comparative Study of the Processes of Development*.
- Shoukat, H. (2001). *An Inside Look at the Iranian Leftist Movement (Interview with Iraj Kashkouli), 2nd edition*.
- Soltani, A. A. (2004). Discourse Analysis as Theory and Method. *Political Science Quarterly*(Winter).
- Tajik, M. R. (2004). *Discourse, Counter-Discourse, and Politics*.